

مدرنیته و مسکن (رویکردی مردم‌نگارانه به مفهوم خانه، سبک زندگی روستایی و تحولات امروزی آن)

نعمت‌الله فاضلی^۱

عضو هیئت علمی مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی و مدرسه مطالعات شرقی و آفریقای دانشگاه لندن

«اصل دنیا سه چیز است: طعام و لباس و مسکن»

ابوحامد محمدغزالی

چکیده:

این مقاله به تحلیل فرهنگی خانه روستایی در گذشته و اکنون می‌پردازد و خانه را به مثابه یکی از مؤلفه‌های اصلی سبک زندگی جهت فهم کلیت زندگی روستایی مطالعه می‌کند. در این نوشتار ابتدا اثرات مدرنیته بر تحول فرهنگ خانه در زمینه‌هایی چون امروزی شدن، عقلانی شدن، شهری شدن، عرفی شدن، جهانی شدن، فردی شدن، دموکراتیک شدن، رسانه‌ای شدن، تجاری شدن و بوروکراتیک شدن بررسی می‌شود و سپس با ارائه توضیحی مردم‌نگارانه از زادگاه نگارنده این تحولات در یک خانه روستایی ایران بررسی می‌شود. این مطالعه نشان می‌دهد که ویژگی‌های خانه روستایی که عبارت بودند از کالای اقتصادی نبودن، پیوند گسست‌ناپذیر با روستا، زادگاه و پرورشگاه بودن، آمیختگی با اسطوره‌ها و روایت‌های تریخی خانوادگی، همزیستی با طبیعت و فقدان حریم خصوصی دگرگون شده است و از این رو دیگر نمی‌توان با رویکردهای کلاسیک که روستا را مقرر سنت و شهر را مقرر مدرنیته می‌دانستند به مطالعه آن پرداخت. به باور نگارنده نوعی «مدرنیته روستایی ایرانی» در روستاهای ایران شکل گرفته است.

واژگان کلیدی: خانه روستایی، سبک زندگی، مردم‌نگاری، مدرنیته روستایی ایرانی.

مقدمه

این مقاله به بررسی تأثیرات فرآیندها و تحولات فرهنگی معاصر از جمله ملرن‌شدن، جهانی‌شدن، رسانه‌ای‌شدن، گسترش تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی، تحول خانواده، عرفی‌شدن، تکنولوژیک‌شدن و فردگرایی، بر سبک زندگی و خانه و با تکیه بر مفاهیم سبک زندگی و مسکن روستایی در ایران از منظر انسان‌شناختی و با کمک روش مردم‌نگاری می‌پردازد. نگارنده تجربه نسبتاً طولانی زندگی در سه بستر فرهنگی کاملاً متفاوت روستا، تهران و لندن را داشته است.^۱ این سه بستر فرهنگی متفاوت طیفی از سه فرهنگ «نسبتاً سنتی» تا «کاملاً ملرن» اند؛ از این رو تجربه زیستن در این بسترهای متفاوت، این امکان را برای نگارنده فراهم آورده است تا بتواند تفاوت‌هایی را که بین تلقی‌های سنتی و ملرن از خانه وجود دارد و تحولاتی را که ملرنیته در فرهنگ‌خانه به وجود آورده است به نحو ملموس‌تری درک و تحلیل نماید؛ اما تحلیل‌ها و برداشت‌هایی که ارائه می‌شود صرفاً «تجربه محض» یا «تجربه‌های خام» تبیین نشده نیستند، بلکه نویسنده به عنوان انسان‌شناس و تحلیلگر فرهنگ تلاش کرده است تا در پرتو نظریه‌ها و مفاهیم علوم اجتماعی، تجربه‌های خود را برای توصیف و تبیین تحولات فرهنگ‌خانه به خدمت گیرد. همچنین کوشیده‌ام تا بستر فرهنگی که خانه ملرن ساخته و معنا می‌شود، به شیوه‌ای مردم‌نگارانه نشان داده شود. در این بررسی، از منظر «کل نگر» انسان‌شناختی و توصیف‌های مردم‌نگارانه، خانه ملرن و خانه پیشاملرن توصیف و تبیین و تفاوت‌های آنها نشان داده شده است. در این مطالعه دو نوع فرهنگ‌خانه، یکی ملرن و دیگری پیشاملرن، در بستر امروزی آن توضیح داده می‌شود. در بخش نخست، خانه شهری و در بخش پایانی، توصیف مردم‌نگارانه جامعی از خانه روستایی ارائه خواهد شد.

در بخش «فرهنگ‌خانه: ریشه‌ها، کارکردها و الگوها»، این مفاهیم به مثابه چارچوب نظری مطالعه شده است. همچنین «سنت و ملرنیته» نیز از مفاهیم اساسی این مقاله‌اند. با استفاده از مقایسه تطبیقی بین سنت و ملرنیته،^۲ چگونگی تحول مفهوم و الگوی فرهنگ‌خانه در

۱. من از لحظه تولد (۱۳۴۳) تا ۱۸ سالگی در روستا، از ۱۳۶۲ به بعد در تبریز و تهران و از ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵ در لندن زندگی کرده‌ام.

۲. در عین حال تأکید می‌کنم که نمی‌توان سنت و مدرنیته را به صورت مطلق در تقابل دید، زیرا تفکیک دقیق چیزها، امری بسیار دشوار است و در واقعیت همواره طیفی از سنت و مدرنیته وجود دارد. به تعبیر نیچه «همه شیوه‌های زندگی در عصر خود داعیه امروزی و نو بودن داشته‌اند، درست همان طور که امروز ما شیوه زندگی خود را نو می‌پنداریم.»



بخش «ملرنیته و تحول فرهنگ‌خانه» شرح داده شده است. همچنین به منظور پشتیبانی تجربی از مباحث «فرهنگ‌خانه»، به مطالعه مردم‌نگرانه تجربه زیسته نویسنده از خانه روستای زادگاهش پرداخته شده که با عنوان «مردم‌نگاری ملرنیته و فرهنگ‌خانه» در بخش پایانی، قبل از «نتیجه»، ارائه شده است. در بخش پایانی نیز، به تحلیل مفهوم و تحولات خانه در روستا با توجه به تحول سبک زندگی روستایی در ایران پرداخته می‌شود.

طرح مسئله و ملاحظات روش شناختی

خانه از دیدگاه اقتصادی نوعی «کالا»، از دیدگاه هنری «نماد»، از دیدگاه جامعه‌شناسانه «نهاد»، از دیدگاه مهندسی و معماری «بنا» یا ساختمان، از دیدگاه شهرسازی «فضا» و از دیدگاه انسان‌شناختی نوعی «فرهنگ» است که تمام ابعاد مذکور را در بر دارد. درک خانه و جایگاه آن در نظام روابط اجتماعی مردم و جامعه نیز با در نظر گرفتن تمامی وجوه نمادین، نهادین، مادی و زیبایی‌شناسانه خانه یا همان «فرهنگ‌خانه» امکان پذیر است. در انسان‌شناسی، این شیوه جامع یا همه‌جانبه‌نگریستن به امور انسانی و اجتماعی را «رویکرد کل‌نگر»^۱ می‌نامند. رویکرد کل‌نگر، عبرت است از دیدن همه چیز درباره یک چیز، نه یک چیز درباره همه چیز. به تعبیری دیگر، تمام وجوه نمادین، نهادین، مادی و زیبایی‌شناسانه مسکن، ابعاد مختلف خانه‌اند، نه آنکه چیزهای مختلف باشند. در «انسان‌شناسی خانه» به کمک مفهوم فرهنگ این ابعاد انسجام و ارتباط متقابل می‌یابند و «فرهنگ‌خانه»^۲ را می‌سازند.

«فرهنگ‌خانه» همچنین در بردارنده ریشه‌ها، کل‌کردها و الگوهای فرهنگی مسکن در هر جامعه معین است. مبحث‌خانه و فرهنگ‌خانه در انسان‌شناسی در دوحیطه مشخص فرهنگ مادی و فضا بررسی شده است. خانه که به صورت کلاسیک در مبحث «فرهنگ مادی» در انسان‌شناسی بررسی می‌شد، اکنون پاره‌ای از گفتمان انسان‌شناسی در حیطه فضا است. در انسان‌شناسی مسئله «فضا»^۳ از دهه ۱۹۹۰، هم به مثابه بستر

1. holistic approach

۲. واژه «خانه» از مسکن و سایر کلمات مشابه برای توصیف جنبه‌های فرهنگی سکونت‌گاه آدمی در معنای مورد نظر در این مقاله، مناسب‌تر است، زیرا خانه در زبان فارسی به معنای بنا و ساختمان، کلیت واحد مسکونی و هم به معنای درون سکونتگاه و روح معنایی حاکم بر سکونتگاه انسانی است. از این‌رو، ما این واژه را تنها برای «خانه خدا» و اقامتگاه آدمی یا مکان‌هایی که انسان ساخته است مثل نمازخانه، کتاب‌خانه، قهوه‌خانه، زورخانه و داروخانه به کار می‌بریم. در حالی که مفاهیم مسکن، سکونتگاه، زیستگاه و امثال آن را برای توصیف محل سایر موجودات به کار می‌بریم.

3. Space





فرآیندها و پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی و هم به مثابه «سازه‌ای اجتماعی» که برآیند و بازتاب شرایط اجتماعی است، به صورت موضوعی کانونی در انسان‌شناسی بدل شده است و باعث گسترش دانش‌های «انسان‌شناسی فضا و مکان»^۱ «انسان‌شناسی منظر»^۲ و «انسان‌شناسی معماری»^۳ شده است. آموس راپاپورت، پیشگام انسان‌شناسی فضا، پرسش‌های اصلی انسان‌شناسی فضا را به صورت زیر بیان می‌کند: ۱. چه ویژگی‌هایی از انسان‌ها به عنوان نوع انسان، افراد و گروه‌های اجتماعی محیط را شکل می‌دهند؟ ۲. چه جنبه‌هایی از محیط بر افراد و گروه‌ها تاثیر می‌گذارد؟ این تأثیرات چیست؟ تحت چه شرایطی و چرا ایجاد می‌شوند؟ ۳. سازوکارهای این تأثیرگذاری متقابل چیست؟^۴

آنچه نویسنده در این مقاله دنبال می‌کند، ضمن آن که در گفتمان انسان‌شناسی فضا می‌گنجد و تلاشی است برای واریسی مفهوم خانه با توجه به پرسش‌های مهم آموس راپاپورت، در عین حال به گونه‌ای این مطالعه را می‌توان حوزه مستقلی به نام «مردم‌نگاری خانه» دانست. زیرا از لحاظ روش‌شناختی، در این مطالعه بیش از هر چیز بر مشاهدات و تجربیات زیسته نویسنده تکیه شده و سعی بر ارائه توصیف و تحلیلی غنی و پرمایه از مفهوم خانه در بستر تحولات کنونی است. کلیفورد گیتز هدف مطالعات مردم‌نگارانه را وضوح بخشیدن به مسائل فرهنگی ای می‌داند که برای ما ناشناخته و مبهم‌اند و می‌نویسد: «مردم‌نگاری فعالیتی است که ... هدف آن ارائه قابل فهم و واضح موضوعات مبهم از راه فراهم ساختن «زمینه‌ای روشن‌گر»^۵ و گویا برای آنها است» (گیتز ۱۹۸۳: ۱۵۲) از این رو مهم‌ترین راهبرد روش‌شناختی^۶ که در مطالعات انسان‌شناسی دنبال می‌شود شناختن زمینه و بستر اجتماعی و تاریخی است که موضوع مورد بررسی در آن شکل گرفته و تکامل یافته است. این امر را اصطلاحاً «زمینه‌یابی»^۷

1. anthropology of space and place

2. anthropology of landscape

3. anthropology of architecture

۴. ناصر فکوهی در پایگاه اینترنتی خود در مقاله کوتاهی به معرفی انسان‌شناسی معماری پرداخته است.

http://www.fakouhi.com/ant_fragment.asp?ID=۸۲

۵. انسان‌شناسی فضا در پایگاه پرتال انسان‌شناسی معرفی شده است:

<http://www.anthropology.ir/node/508>

6. informing context

7. methodological strategy

8. contextualization



می‌نامند. زمینه‌یابی گاه «زمینه‌یابی تاریخی»^۱ است که در آن مسئله مورد بررسی در بستر زمان و تاریخ مطالعه می‌شود، و گاه به صورت غیر تاریخی است که آن را «زمینه‌یابی اجتماعی»^۲ می‌نامند. مطالعات انسان‌شناختی از دهه ۱۹۸۰ به بعد بر پیوند این دو تأکید دارند و لازمه فهم زمینه اجتماعی را دانستن زمینه تاریخی آن می‌دانند.

شاید بتوان نمونه کلاسیک مطالعه فرهنگ‌خانه از دیدگاه انسان‌شناسی را در مطالعه مردم‌نگارانه پی‌یر بوردیو با عنوان «قبیله» (۱۹۷۴) دانست. بوردیو در این مطالعه به بررسی تجربه دهقانان و پرولتاریای شهری الجزایر از توسعه می‌پردازد و آن را «فرآیند سازگارشده گرایش‌ها و تمایلات و ایدئولوژی‌ها با ساختارهای اقتصادی وارداتی و تحمیلی، یعنی ابداع دوباره نظام نوین تمایلات و خلق و خواها تحت ضرورت اقتصادی» (به نقل از جنکینز ۱۳۸۵: ۵۵) می‌داند. بوردیو در تک‌نگاری «قبیله» به تفسیر نمادگرایی تجسم یافته در خانه‌های بربر (قبیله) می‌پردازد. به اعتقاد بوردیو خانه بربر «خرده جهانی است از دنیای فرهنگی بزرگ‌تر و کامل‌تری، جهان فشرده‌ای ملامال از معناست» (پیشین، ۶۴). بوردیو کلید رمزهای پیچیده خانه بربر، را در تقابل‌های دوتایی تجسم یافته در این خانه جستجو می‌کند. به اعتقاد او «آشکارترین این تقابل‌ها عبارتند از: درون و بیرون، شرقی / غربی (طول این خانه معمولا در راستای محور شمالی / جنوب قرار می‌گیرد) و عقب / جلو. با ورود به داخل خانه (یعنی از دنیای عمومی مردان به حیطه خصوصی زنان) آدمی با خیل دوتایی‌های متضادی روبرو می‌شود» (همان، ۶۵). بوردیو استدلال می‌کند که «حضور ملموس مصنوعات، کالاها و اثار و ساختارهای فیزیکی، نمادی از نظم انتزاعی و فرهنگی ارزش‌ها و تفسیری از اخلاقیات است» (همان، ۶۵).^۳

در عین حال، در اینجا لازم است به کمبود مطالعات تجربی و نظری درباره تأثیرات ملرنیته بر فرهنگ‌خانه از دیدگاه انسان‌شناسی و به‌طور مشخص مردم‌نگارانه در ایران اشاره کرد. پرواضح است که اگر منابع و مطالعات تجربی کافی وجود می‌داشت، این مطالعه

1. historical contextualization

2. social contextualization

۳. بوردیو این تحقیق را زمانی انجام داد که هنوز چرخش او از ساختارگرایی و کشف قواعد فرهنگی حاکم بر رفتار سوی شناخت استراتژی‌های کنشگران صورت نگرفته بود. از این‌رو بوردیو در مطالعه قبیله سعی می‌کند به کشف قواعد ساختاری خانه بپردازد. بوردیو اهمیت این بحث خود را چنین برجسته می‌داند که آن را در کتاب «منطق کنش» (Bourdieu) می‌آورد.

۴. نمونه‌های پراکنده‌ای از مطالعات فرهنگ‌خانه در ایران وجود دارد. برای مثال روح الامینی (۱۳۸۴)، و برومبزه (۱۳۷۰). همچنین فکوهی نیز در کتاب انسان‌شناسی شهری (۱۳۸۳) اشاره‌های پراکنده‌ای به این موضوع دارد. گزارش‌های توصیفی اتنوگرافیک فراوانی درباره چادرها و آلاچیق‌های عشایری وجود دارد. شاید نمونه برجسته آن اثر اصغر عسگری خانقاه و محمد شریف کمالی (۱۳۷۴) با عنوان ایرانیان ترکمن: پژوهشی در مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی باشد. معمولا در مردم‌نگاری روستاها و شهرهای کوچک ایران بخشی نیز به بررسی معماری



می‌توانست به نحوی دقیق‌تر و تجربی‌تر تلویین شود. تاکنون در ایران به مسئله فرهنگ‌خانه و نسبت آن با مدرنیته از دیدگاه انسان‌شناختی کمتر بررسی و توجه شده است. گرچه موضوع «معماری ملرن» و حتی مباحث «معماری پست ملرن» سوژه نا‌آشنایی برای ایرانیان نیست، اما سخن در اینجا معماری ملرن یا پست ملرن نیست، بلکه بررسی خانه و فرهنگ آن در بستر اجتماعی «فرهنگ معاصر» است، یعنی فرهنگی که اکنون آن را مشاهده و تجربه می‌کنیم. فرهنگی که شاید بتوان گفت مهم‌ترین ویژگی آن آمیختگی با فرآیندهای مدرنیته است. از این منظر اساساً خانه و مسکن مورد نظر معماران و محققان معماری در ایران با خانه مورد نظر ما در اینجا متفاوت است. معماران در مباحث معماری و تاریخ معماری ایران، اغلب به بناهای باشکوه یا بناهای تاریخی توجه می‌کنند و نه خانه‌ها و اقامتگاه‌های عامه مردم. شاید یک دلیل برای این موضوع این است که اصولاً «فرهنگ‌خانه» موضوع معماری نیست، بلکه معماری با خانه و ساختمان آن بیشتر سروکار دارد.

از طرف دیگر، معماری و معماران بیشتر به «نمونه‌ها» یا «نمونه‌های ایده‌ال» می‌پردازند تا بتوانند اوج پیشرفت‌ها و تحولات در وجوه هنری، فنی و مادی بناها را بشناسند. از این رو، برای این محققان واژه معماری بیشتر تاج‌محل، تخت‌جمشید، بناهای رم باستان، فلورانس، اصفهان و امثال اینها را تداعی می‌کند نه آلاچیق‌ها، سیه چادرها، خانه‌های گنبدی و کاه‌گلی روستایی یا حتی آپارتمان‌ها و ساختمان‌های ملرن امروزی. مسئله مدرنیته در معماری ایران، اغلب با عنوان «معماری ملرن» یا «مدرنیته در معماری» و با تکیه بر شیوع سبک‌های معماری در بناهای خاص مانند ساختمان‌های دولتی که در دوره پهلوی اول ساخته شد یا بناهای مدرنی که پادشاهان قاجار ایجاد کردند محدود می‌شود، و بحث تأثیرات آن بر فرهنگ‌خانه پی‌گرفته نمی‌شود. تا حدودی می‌توان گفت مطالعه «فرهنگ‌خانه» بیشتر در قلمرو علوم اجتماعی می‌گنجد نه معماری؛ گرچه به ماهیت بین‌رشته‌ای این موضوع نیز می‌توان توجه کرد؛ اما محققان مسائل اجتماعی ایران نیز کمتر به ابعاد اجتماعی مسکن از منظر «فرهنگ‌خانه»

(ادامه از صفحه قبل) و مسکن اختصاص داده می‌شود. این بررسی‌ها اغلب از توصیف وجوه ساختمانی و مادی فراتر نمی‌روند و جز اشارات پراکنده به روابط انسانی و ابعاد فرهنگی مسکن و به‌خصوص وجوه معاصر آن کمتر توجه می‌شود. یک نمونه از این‌گونه بررسی‌ها، کتابی با نام سرای میمند: تک‌نگاری روستای میمند اثر سهیلا شهشپانی (۱۳۸۴) است. از لحاظ نظری نیز آثاری پراکنده‌ای درباره رویکردهای انسان‌شناختی به خانه در دست است. برای مثال کتاب انسان‌شناسی اقتصادی اثر دوپویی (۱۳۸۵) در فصل دهم، نویسنده در بررسی اقتصاد جوامع روستایی به بررسی اهمیت خانه در نظام روستایی پرداخته است.

۱. در زمینه ورود معماری مدرن به ایران و آشنایی ایرانیان به این معماری می‌توانید به گفتگوی رامین جهانگللو با رضا مقتدر در کتاب «ایران و مدرنیته» با عنوان «تأثیر معماری اروپایی بر ایرانیان» مراجعه کنید.

پرداخته‌اند. در مطالعات شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری نیز گرچه تا حدودی برخی جنبه‌های تأثیرات ملرنیواسیون پهلوی‌ها بر ساختار و فرم و کالبد و فضاهاى شهرهاى ایران بررسی می‌شود، اما همچنان این بررسی‌ها دربارهٔ تحولات کیفی در تلقی جامعه از مفهوم خانه و مسکن مسکوت مانده است.

مسئلهٔ مسکن در چند دههٔ اخیر، از مسائل مهم برنامه‌های دولت بوده و «خانه‌دار کردن مردم» شعار بسیاری از دولت‌های حاکم ایران بوده است. از این‌رو، مطالعات و بحث‌های بسیاری در مطبوعات و برخی رشته‌های علمی و مراکز تحقیقاتی انجام شده است. همچنین در مباحث «رفاه و برنامه‌ریزی» معمولاً «بعد اجتماعی» مسکن با مباحث مربوط به نظام‌های ساخت‌وساز، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی مسکن، قیمت‌گذاری و شیوه‌های ارزشیابی مسکن، تنوع الگوهای خانه‌سازی برای گروه‌های مختلف، همچنین نقش متغیرهای اجتماعی در برنامه‌ریزی و مدیریت مسکن مطرح و بررسی می‌شوند. مباحث مسکن در رشته‌های مهندسی معماری، مهندسی عمران، مهندسی راه و ساختمان، جغرافیای انسانی، جغرافیای شهری، شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری و بسیاری رشته‌های دیگر هم بررسی و بحث می‌شود؛ اما در این مطالعات نیز چیزی که نویسندگان آن را «بعد فرهنگی خانه» یا «فرهنگ‌خانه» می‌نامد، جای ناچیزی داشته یا اصلاً جایی نداشته است.

فرهنگ‌خانه: ریشه‌ها، کارکردها و الگوها

خانه، مقوله‌ای از جنس فرهنگ است نه طبیعت و غریزه. به زبان کلرکردگرایانه و با منطق مالیئوفسکی^۱، خانه نوعی «نیاز زیستی» است که «فرهنگ‌خانه» برای پاسخگویی به این نیاز شکل گرفته است و در کلیت نظام اجتماعی و فرهنگ انسانی ادغام و سازگار شده است. فرهنگ‌خانه از منظر انسان‌شناختی «مجموعه ارزش‌ها و معانی است که چیسستی و چگونگی مفهوم خانه در یک گروه یا قوم و ملت را تعریف و تعیین می‌کند». این‌که خانه را چگونه

۱. مالیئوفسکی در کتاب نظریه علمی برای فرهنگ (۱۳۷۹) نظریه کارکردگرایی خود را مفصلاً شرح می‌دهد و می‌گوید: هر یک از اجزای فرهنگ خاصیت و فایده‌ای دارد و گونه وجود نمی‌داشت. و خاصیت آنها این است که به نیازهای فردی و جمعی افراد پاسخ می‌دهند. وی نیازها را به سه دسته تقسیم می‌کند.

۱. نیازهای زیستی مثل خوردن، پوشیدن و ...

۲. نیازهای وسیله‌ای مثل آموزش، پرورش، قوانین و ...

۳. نیازهای یکپارچگی یا انسجام بخش مثل دین، ایدئولوژی، جهان بینی‌ها که امکان ارتباطات و تفاهم و مبادله و هم‌زبانی و هم‌زیستی فکری را فراهم می‌کنند.



بسازیم؟ از چه مصالحی و موادی بهره بگیریم؟ چه نمادها و نشانه‌هایی در آن بکار بریم؟ درباره آن چه احساس و تلقی داشته باشیم؟ چه کارهای و فعالیت‌هایی در آن انجام بدهیم یا انجام دادن آنها در خانه را ممنوع کنیم؟ چگونه خانه خود را توصیف و ترسیم کنیم؟ چه کسانی را در خانه ببریم و از ورود چه کسانی اجتناب کنیم؟ خانه را مقدس یا امری عرفی بدانیم؟ چه نسبتی بین خانه و سایر ابعاد زندگی اجتماعی برقرار کنیم؟ چه آیین‌هایی را درون خانه و کدام را بیرون آن به جا آوریم؟ تمام این مقولات به واسطه «فرهنگ‌خانه» در هر جامعه، پاسخ داده می‌شود. فرهنگ‌خانه، زیرمجموعه‌ای از کلیت فرهنگ جامعه است. از این رو هر جامعه‌ای فرهنگ خاص خود را دارد، فرهنگی که متناسب با تاریخ، جغرافیا و تجربه‌های یک ملت و قوم شکل می‌گیرد و با تغییر فرهنگ و شرایط اجتماعی، فرهنگ‌خانه نیز تغییر می‌کند و از این روست که دوره‌های مختلف تاریخی فرهنگ‌های خانه مختلف را به وجود آورده است و همچنان به وجود خواهد آورد. از این منظر، ما در بحث فرهنگ و خانه با «فرهنگ‌خانه» به مثابه مقوله منفرد و انتراعی و جهان‌شمول سرو کار نداشته، بلکه با «فرهنگ‌های خانه» به مثابه مقوله‌ای تجربی، عینی، متکثر و متنوع سروکار داریم.

تاریخ، فرهنگ و زندگی روزمره ما، همزمان در خانه و مسکن به هم گره خورده‌اند. چنان‌که مسکن تنها برای بقا و زنده ماندن نیست، بلکه الزامات و اقتضات خود را به تمامیت هستی و شیوه زندگی انسان تحمیل نموده است و در عین حال تمام اجزا و عناصر فرهنگ یعنی مذهب، جهان‌شناسی، هنرها، علم، تکنولوژی، اقتصاد، سیاست، اسطوره‌ها و زیبایی‌شناسی، همگی با مسکن درآمیخته‌اند. چنین است که شیوه‌های معیشت گوناگون، مانند شیوه‌های دام‌پروری، کشاورزی، صنعتی هر کدام نظام مسکونی خاص خود را به وجود آورده‌اند. روستا و شهر هر یک نماینده نوعی نظام مسکن‌گرینی و مسکن‌سازی انسان و در عین حال نظام‌های اقتصادی و اجتماعی متفاوت‌اند. کوچ زیستی و زندگی عشایری که هنوز هم ادامه دارد نیز نوعی متمایز از نظام سکنا‌گرینی و سکونت متناسب با محیط طبیعی و نظام اجتماعی عشیره‌ای، کوچ‌زیستی و دام‌پروری به وجود آورده است. اجازه دهید در اینجا تعریفی از مفهوم خانه و روند تاریخی شکل‌گیری آن ارائه کنیم. فضای مسکونی را که انسان‌ها در آن اقامت و زندگی می‌کنند «خانه» می‌نامند. این فضای مسکونی با دیوارها، کف، سقف و در ورودی‌اش هویت پیدا می‌کند. این ساختار «پناه‌گاه» یا «جان‌پناه» برای انسان در مقابل باد، بران، گرما، سرما و در عین حال حیوانات و از جمله «انسان‌های دیگر» را فراهم می‌کند. خانه،





معمولاً محل اقامت دائم یا نسبتاً پایدار خانواده یا خانوار (یک یا چند نفره) است. افراد ممکن است برای کلر یا فراغت از خانه خارج شوند، اما حداقل برای «خواب» و «همخوابگی» به خانه برمی‌گردند. انسان، همواره در طول تاریخ لاجرم از ساختن و داشتن خانه بوده است، زیرا اندام انسان به خصوص در سال‌های نخست تولد و طفولیت قادر نیست بدون داشتن جان پناه در طبیعت به حیات خود ادامه دهد.

در دوره‌های مختلف تحول تاریخ جامعه انسانی، در نتیجه رشد و توسعه تکنولوژی، افزایش جمعیت، توسعه فکری و معنوی انسان و ظهور نظام‌های معنایی و اعتقادی، تحول ساختار خانواده، پیدایش شکل‌های پیچیده‌تر اجتماع انسانی به صورت روستا و شهر و تحولات دیگر، انسان ناگزیر از ابداع الگوهای متفاوت و تازه‌تر خانه شده است. در هر دوره تاریخی مفهوم و فرم خانه متناسب با شرایطی که انسان در آن قرار داشته تغییر کرده است. این تحول را می‌توان از روی نمونه‌ها و بقایای موجود خانه‌های اقوام نخستین تا اقوام امروزی مشاهده کرد. اقوام شکارگر و گردآور خوراک،^۱ که تنها از راه خوشه چینی و شکار ارتزاق می‌کردند، در دو میلیون سال پیش در دوره پالئولیتیک مدت یک میلیون سال یعنی تا ابداع کشاورزی و شروع دوره نئولیتیک در جنگل‌ها و دشت‌ها زندگی می‌کردند. همچنان تعدادی از گروه‌های شکارگر و خوشه چین در غرب استرالیا در «دشت بزرگ و ویکتوریا» و در «جزایر آندمان» در اقیانوس هند، جنگل‌های آملزون، در دشت بزرگ کالاهاری در جنوب آفریقا و جنگل‌های بارانی مالزی، در سبیری و آلاسکا ساکن‌اند.^۲ این اقوام بسته به شرایط زیست محیطی و آب و هوایی در غارها، خانه‌های چوبی، چادرها، چاله‌های بزرگ در دل زمین و خانه‌های ساخته شده از علف، و خانه‌های ساخته شده از برف و یخ (اسکیموها در آلاسکا و سبیری) زندگی می‌کنند.

اصل کلی برای این اقوام «پذیرش طبیعت» به مثابه شیوه زندگی و عدم یا حداقل تغییر و دستکاری در آن است. به‌رغم این امر، خانه برای آنها چیزی متفاوت از لانه حیوانات است. نه تنها از آن جهت که خانه‌سازی انسان، جنبه غریزی ندارد و محصول اراده و آگاهی اوست، بلکه از این حیث که خانه افزون بر جنبه‌های مادی و نیاز به ادامه حیات، برای انسان «جنبه نمادی» هم دارد. باستان‌شناسان در سال‌های اخیر موفق به کشف دهکده‌ای در آناتولی ترکیه شده‌اند که متعلق به عصر برنز و دوره نئولیتیک یعنی ۷۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است.

1. hunter-gatherer people

2. <http://www.en.wikipedia.org/wiki/Hunter-gatherer>



برخی باستان‌شناسان معتقدند دهکده «چاتال‌هویوک» نخستین اقامت‌گاه انسان است. خوشبختانه یک نمونه از خانه‌های چاتال‌هویوک، در حفاری‌ها شناسایی شده است. این خانه که در ورودی آن بر روی سقف قرارداد، دارای نقاشی‌ها و تزئین‌هایی است که روان‌شناسان و محققان تاریخ هنر درباره آنها تحقیق می‌کنند.

این شاهد تاریخی، نشان می‌دهد که انسان، از همان ابتدای تاریخ، خانه را تنها برای تأمین نیازهای زیستی و پناهگاهی نمی‌خواست و متناسب رشد اندیشه و احساسش و به تعبیر دقیق متناسب نوع فرهنگ و تمدنی که خلق می‌کرد، در صدد ساختن خانه درخور خویش بوده است. آنچه خانه را جالب می‌سازد همین آمیختن آن با کلیت فرهنگ و تمدن است و این که خانه انسان را از «لانه» حیوانات متمایز می‌کند و «معماری» به مثابه نوعی «هنر» و در عین حال «علم» تلاش سازمان یافته انسان برای خانه‌سازی و متمایز کردن خانه خود از لانه است. اگر از این زوایه تاریخی و انسان‌شناسانه تاریخ خانه‌سازی و معماری را دنبال کنیم، درمی‌یابیم خانه در مراحل مختلف تاریخی متناسب با نوع خانواده و ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و محیطی اشکال گوناگون داشته است.

در عین حال، مسکن با طبیعت و زیست محیط انسان نیز پیوندی نزدیک دارد. خانه از هر نوعی باشد لاجرم در طبیعت و بر روی طبیعت و با استفاده از مواد به دست آمده از طبیعت ساخته می‌شود. و نمی‌تواند بدون سازگاری با طبیعت به حیات خود ادامه دهد. خانه‌ای پایدار است که بتواند با طبیعت محیط زیست خود سازگارتر باشد. بنابراین، مسکن نه تنها رنگ تاریخ، بلکه رنگ جغرافیا نیز دارد. اما در اینجا نیز انسان به دستکاری طبیعت می‌پردازد و بر آن مسلط می‌شود تا بتواند خانه‌ای بسازد که با اعتقادات، زیبایی‌شناسی و جهان‌شناسی و کلیت فرهنگ او سازگار باشد نه صرفاً با مقتضیات طبیعت. تنوع الگوهای مسکن و معماری از خانه‌های برفی اسکیموها، آلاچیق عشایر، خانه‌های گلی و گنبدی کویر، تا برج‌های سر به فلک کشیده منتهن نیویورک، همگی حاصل تعامل طبیعت، تاریخ، جغرافیا، فلسفه، دین، هنر و زیباشناسی‌های متعدد انسان‌هایی است که در یک بستر تاریخی طولانی آنها را ابداع و خلق کرده‌اند. از این رو، خانه را باید بیش از هر چیز «برساخته» یا «سازه‌ای اجتماعی و فرهنگی» دانست نه صرفاً سازه‌ای از مواد و مصالح چوب و سنگ. از این روست که فرهنگ‌های مختلف الگوهای فرهنگی متفاوتی از مفهوم و فرم خانه و مسکن ایجاد کرده‌اند.



تا اینجا باید تا حدودی مفهوم خانه، کارکردها و الگوهای آن از لحاظ نظری روشن شده باشد. نویسندگان در اینجا می‌خواهد به نحو تفسیری و نشانه‌شناسانه و نه کارکردگرایانه به توضیح نسبت خانه و فرهنگ بپردازد. از این منظر شاید بتوان گفت مهم‌ترین وجه فرهنگی خانه و مکان نقش و تأثیر آن در تثبیت و شکل دادن هویت فردی و جمعی ماست. خانه انسان، نه تنها نقطه اتصال و تثبیت ما در روی کره خاکی، بلکه کلیت عالم و هستی است. از این رو اهمیت معنایی خانه در وجه اول در ایجاد «حس تثبیت» و «ثبات بخشی در کره خاکی و جهان است». تلاش افراد برای صاحبخانه شدن و رهایی از خانه استیجاری بیش از هر چیز ناشی از احساس نیاز معنوی به پیدا کردن نقطه‌ای برای اتکا در روی خاک و جهان هستی و برای نجات یافتن از معلق بودن و سرگشتگی پنهان است. خانه ما را متعلق به زمین می‌کند یا بهتر است بگوییم زمین را به ما متعلق می‌سازد. حس تعلق داشتن به جا و مکان، اگرچه ظاهری فردی دارد، اما گروه‌ها و اقوام نیز تنها و تنها از راه تثبیت و تعلق یافتن به جا و مکان مشخص است که می‌توانند هویت و قدرت خود را تثبیت کنند.

تلاش قوم یهود برای به دست آوردن سرزمین و نجات از سرگشتگی تاریخی، آنها را به اشغال سرزمین فلسطین و سال‌ها جنگ طولانی با اعراب و مسلمانان کشاند. قوم کرد گرچه بیش از سی میلیون جمعیت دارد، اما به سبب نداشتن «سرزمین مستقل» یا «مملکت کرد» همچنان در مبارزه‌ای سخت و تاریخی در ترکیه، سوریه، عراق، ایران و سراسر جهان پراکنده شده‌اند. تمام ملت‌های جهان تا حدی از آن‌رو از «وطن» و سرزمین تا پای جان دفاع می‌کنند که می‌دانند از دست دادن سرزمین تنها به معنای از دست دادن خاک نیست، بلکه هویت اجتماعی انسان با از دست رفتن سرزمین سست می‌شود. ما ممکن است بدون سقف و تنها در زیر آسمان بتوانیم زندگی کنیم، اما زیر پای مان نمی‌تواند متزلزل باشد! هیچ چیز هراسناک‌تر از احساس متزلزل بودن زیر پای انسان نیست. انسان به محلی برای اتکا نیازمند است، بیش از آنکه سقفی برای سایه‌بان بخواهد.^۱

داشتن سرزمین و خانه‌ای از آن خود، نه تنها به معنای تثبیت و رهایی از سرگشتگی است، بلکه به معنای دستیابی به «حریم خصوصی» نیز است. حریم، جایی است که انسان

۱. این نحوه تلقی از خانه، در مقابل تلقی ابزاری از معنای مسکن است که برخی نظریه‌پردازان معماری مدرن مانند لوکوربوزیه آن را مطرح ساختند و خانه را ماشین و ابزار می‌دانستند و تصور می‌کردند که سکونت به یک رابطه مصرفی کاهش می‌یابد. دیدگاه ما در اینجا با رهیافت هایدگر از شهر و سکونت همسو است. برای آشنایی با این بحث به مقاله لطیفی (۱۳۸۴) مراجعه شود.

می‌تواند آرامش داشته باشد و آن‌گونه‌ای که خود و فردیت او ایجاب می‌کند زندگی و رفتار کند. حریم جایی است که حرمت انسان در آن پاس داشته می‌شود، از این‌روست که تجاوز به حریم فرد، تجاوز به تمامیت هویت و حیثیت اوست. خانه «حریم فرهنگی» است که ما را از دیگری جدا می‌کند و در عین حال زندگی و همزیستی ما با دیگران را ممکن می‌کند. مفهوم حریم و فردیت مفاهیم فرهنگی‌اند که از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت می‌کند. در جوامعی که فردگرایی در آن رشد یافته‌تر است و ارزش‌های فردگرایانه در آن غلبه دارد، مقوله حریم خصوصی هم در معنای مکانی و هم در معنای اجتماعی آن یکی از مفاهیم اساسی حیات اجتماعی است. در این‌گونه فرهنگ‌ها معماری خانه‌ها به‌گونه‌ای است که هر یک از اعضای خانه بتوانند در درون خانه «حریم خصوصی» خود را داشته باشند. از این‌رو، در خانه‌های بریتانیا مهم‌ترین مسئله مساحت یا فرم خانه نیست، بلکه شیوه توزیع فضا و تقسیم بندی آن است. این‌که خانه اگر هر قدر کوچک باشد باز هر کس فضای خاص و مستقل خودش را داشته باشد. بالعکس، در جوامع و فرهنگ‌هایی که ارزش‌های اجتماع‌گرایانه غلبه دارد، مفهوم حریم خصوصی متفاوت است و کل‌کرد فرهنگی خانه بیش از هر چیز حفظ و صیانت از ارزش‌های جمعی است.

در فرهنگ ایرانی، خانه محلی برای تجلی بخشیدن به ارزش‌های سنتی دینی و حفظ خانواده است. از این‌رو، مفاهیم خانه و خانواده آهنگ زبان شناسانه مشترک و معانی نزدیک به هم دارند. در فرهنگ سنتی ایرانی، خانه باید حریم اندرونی و بیرونی داشته باشد تا بیگانه چشمش به ناموس خانه نیفتد؛ اما در این فرهنگ، مرزی میان محرمان ساکن خانه وجود ندارد. از این‌رو، فرزندان خانه هر کدام اتاق خصوصی خود را ندارند. وضعیت امروز خانه‌های ایرانی که فرزندان و والدین اتاق مخصوص دارند، متأثر از تحولات مدرن است و ریشه سنتی ندارد. همچنین پیوند خانه، مکان و سرزمین با هویت و هستی اجتماعی انسان به این مفاهیم ابعاد سیاسی گسترده می‌دهد و با قدرت در سطوح خرد و کلان آن لاجرم در می‌آمیزد. این‌که هر کس تلاش می‌کند تا «خانه‌ای بسازد در خورد پیل»، بدان جهت است که می‌خواهد نمایشی از قدرت خود به دیگران ارائه کند. آسایش و امنیت و فراخی خانه و حتی زیبایی آن در پرتو مفهوم قدرت دستخوش تغییر اساسی می‌شود. ما می‌توانیم خانه‌های بزرگ در شهری کوچک یا حتی کاخی در شهرکی کوچک داشته باشیم که امکانات زیست آن ایده‌آل باشد، اما آپارتمانی کوچک در شمال تهران را به آن کاخ در شهر کوچک ترجیح می‌دهیم، زیرا زندگی در مناطقی



چون جردن، میرداماد، الهیه و سایر مناطق اعیان نشین، بار معنایی قدرتمندی دارد که زیستن در خانه‌های بزرگ در جنوب شهر یا شهرهای دیگر ندارد.

در سطح ملی نیز مفهوم سرزمین که «خانه ملی» ملت است، به شدت با مفهوم قدرت گره خورده است. این موضوع چنان واضح است که توضیح بیشتر نمی‌طلبد؛ اما بگذارید نویسنده یکی از مشاهدات خود را بیان کند؛ در موزه قدیم «تیت» در لندن، نمایشگاه بزرگی از نقاشی‌های تاریخ بریتانیا از قرون ۱۶ و ۱۷ نگه‌داری می‌شود. من بارها این موزه را دیده‌ام. در این تصاویر و نقاشی‌ها، چگونگی به تصویر کشیدن امپراتوری بریتانیا بسیار جالب توجه است. مثلاً، یکی از نقاشی‌ها تصویری از سنت پل، کلیسای بزرگ شهر لندن، را در کنار یکی از رودهای شهر زیبای ونیز نشان می‌دهد. می‌دانیم لندن و ونیز هزاران کیلومتر با هم فاصله دارند. در این نقاشی پیوندی خیالی بین ونیز و لندن ایجاد شده و این به سبب اهمیت ونیز به منزله بزرگترین و مهم‌ترین مرکز تجاری جهان در آن زمان بوده است. از این دست ادغام‌ها باز هم به چشم می‌خورد. مفهومی که از مکان و پیوندهای ایجاد شده در این نقاشی‌ها دیده می‌شود، تصویری از سرزمین امپراتوری بزرگ بریتانیا ایجاد می‌کند. همه ملت‌ها روزگاری (و شاید هنوز هم) آرزوی جهان‌گشایی داشته‌اند و برخی نیز مانند بریتانیا (دوره ویکتوریا) و ایران (عصر هخامنشی) روزگاری بر بخش بزرگی از عالم حکم رانده‌اند.

وجه فرهنگی بارز دیگر خانه و مسکن آدمی جنبه‌های زیبایی‌شناسانه خانه و معماری است. هر خانه موزه‌ای از نمادها و نشانه‌های تاریخی و فرهنگی است که نه تنها میراث تبار و خاندان مشخص، بلکه میراث قوم و ملت مشخص است. خانه نه تنها محلی برای حفاظت از بدن‌های آدمی، بلکه موزه حفاظت از نام‌ها و نشان‌هایی است که بدون آنها خانه انسانی چیزی جز لانه حیوان نخواهد بود. خانه محل نگه‌داری حافظه خانوادگی، قومی، ملی و انسانی است. به بیانی دقیق‌تر خانه همان حافظه فرهنگی ماست که خاطرات ما در آن شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد. عناصر زیبایی‌شناختی معماری خانه‌ها، میراث تاریخی قوم و ملتی است که ما به آن تعلق داریم. اشیای درون خانه از فرش‌ها، گلیم‌ها، ظروف، گچ بری‌ها، درها، منبت کاری‌ها، پنجره‌ها و اشکال هندسی شکل خانه، همگی هستی ما را حمل می‌کنند و به وجود و هویت ما عینیت می‌بخشند؛ برای همین خانه پاسدار هویت فرهنگی، اجتماعی و طبقاتی ماست. هر کس به فراخور وجود و هستی فرهنگی و توان اجتماعی و اقتصادی خویش خانه‌ای می‌سازد. بنابراین، خانه با کلیت وجود ما مرتبط است، نه اینکه صرفاً پاسخگوی نیاز



مدرنیته و تحول فرهنگ‌خانه

انسان تا ظهور «دوره ملرن» که پیشرفت‌های شگرف پزشکی و بهداشتی رخ نداده بود، مشکلی از نظر جان پناه نداشت، زیرا طبیعت با کشتار انسان‌ها از راه بیماری‌های فراگیر و حوادث طبیعی (سیل، زلزله، طوفان، آتشفشان، خشکسالی و ...) جمعیت انسانی را با توانایی‌های بالفعل خود مطابقت و سازگار می‌کرد؛ اما پیشرفت‌های علم و تکنولوژی ملرن موجب افزایش جمعیت انسانی شد و روش‌های سنتی دیگر کفایت نیاز انسان به مسکن و خانه را تأمین نمی‌کرد. گسترش شهرها و شهرنشینی که در نتیجه انقلاب صنعتی و تحولات بعد از آن رخ داده بود، هر روز سرعت بیشتری پیدا کرد و فرایند شهرنشینی ملرن الگوی اجتماعی متفاوتی از نظر مسکن و خانه‌سازی پیش روی «انسان ملرن» و «انسان معاصر» نهاد؛ اما تحولات مدرنیته و تأثیرات آن بر الگوی سکونت آدمی، تنها محدود به بعد کمی افزایش جمعیت و در نتیجه افزایش خانه‌ها و سکونت‌گاه‌های آدمی نبود، بلکه مهم‌تر از آن مدرنیته و فرایندهایش، کیفیت خانه و مسکن انسان ملرن و معاصر را به شدت متأثر ساخت.

شناخت تأثیرات مدرنیته و فرایندهای آن بر الگوهای سکونت و فرهنگ‌خانه در تمام جوامع بخصوص کشورهای در حال توسعه بسیار پیچیده و دشوار شده است، زیرا در نتیجه تحولات ملرن و گسترده فرایندهای ارتباطی بین ملت‌ها و ادغام و اشاعه فرهنگ‌ها در یکدیگر، فرهنگ دیگر آن کلیت منسجم و یکپارچه‌ای نیست که انسان‌شناسان در قبایل و اقوام کوچک سنتی مشاهده و مطالعه می‌کردند. فرهنگ‌ها به «دیگ درهم جوش» یا موجودیت‌های «چل تکه» یا «سوپر مارکت‌های» بزرگ تبدیل شده‌اند که از هر چیز و از هر جایی در آنها تکه‌ای و نمونه‌ای یافت می‌شود. در این شرایط باید نسبت بین خانه و فرهنگ را گونه‌ای دیگر دید. اکنون در بسیاری مواقع آن تناسب تاریخی و سنتی بین فرهنگ و خانه از میان رفته است. همچنان‌که به نحو آشکار می‌بینیم، خانواده‌های مسلمان ایرانی بی‌توجه به بلورهای شرعی، آشپزخانه بلز را می‌پذیرند و دیگر اندرونی و بیرونی در خانه‌ها نیست و کمتر

۱. در بیان و تجزیه و تحلیل مدرنیته، پسامدرنیته و ویژگی‌های آنها به منابع معینی ارجاع نداده‌ام، زیرا ویژگی‌هایی که در اینجا درباره آنها صحبت می‌کنیم عموماً برای مخاطبان علوم اجتماعی شناخته شده‌اند. در عین حال، منابع بسیاری به زبان فارسی در سال‌های اخیر در این زمینه منتشر شده است. برای نمونه، برمن (۱۳۷۹) و نودزی (۱۳۷۸، ۱۳۸۰).



می‌توان با تحلیل نشانه‌شناسانه جهت‌گیری مذهبی افراد را از روی خانه‌های آنان شناخت. همچنین با رشد فردگرایی در ایران و جوامع جمع‌گرای دیگر مفهوم حریم خصوصی نیز تغییر کرده است و فرزندان نیز در درون خانه اتاق مخصوص دارند. نمادها و نشانه‌های درون خانه نیز دیگر کمتر بیانگر روح فرهنگ سنتی است. این امور به معنای قطع ارتباط بین فرهنگ و مسکن نیست، بلکه این نسبت از نوع و گونه‌ای دیگر است. همان‌طور که فرهنگ معاصر خود از جنس دیگری است.

تحول ملرن شدن در کشورهای غربی (اروپا و آمریکای شمالی) که خاستگاه ملرنیته بوده‌اند، نوعی تحول طبیعی تاریخی است، زیرا مجموعه نظام اجتماعی و فرهنگ غوب به نحو نسبتاً هماهنگ و همسو بایکدیگر تغییر کرده‌اند و تعارض‌های سنت و ملرنیته و بحران‌های ناشی از مقاومت در برابر ملرن شدن یا تأخر فرهنگی و بحران هویت فرهنگی مواجهه نکرده است؛ اما در کشورهای غیر غربی مانند ایران که از تاریخ و سنت طولانی برخوردارند تحولات ملرنیته در عین ایجاد تغییرات گسترده در سبک زندگی مردم موجب تعارضات گسترده با سنت نیز شده است. این تحولات و تعارضات را در تمام سطوح و وجوه زندگی و جامعه ایران و تمام جوامع غیر غربی که در معرض تحولات ملرنیته بوده‌اند می‌توان مشاهده کرد و در امور عینی‌تر مانند مسکن، این وضوح بیشتر نمایان است.^۱ با توجه به این توضیحات، اکنون ما نیازمند بررسی چگونگی تأثیرات ملرنیته و فرآیندهای آن مانند: عقلانی شدن، عرفی شدن، بورکراتیک شدن، دموکراتیک شدن، صنعتی شدن، شهری و شهرنشین شدن، تخصصی و تفکیک پذیر شدن و تحولات ملرنیته متأخر یا معاصر (یا به تعبیری دیگر «پست ملرنیته») مانند رسانه‌ای شدن، دیجیتالی شدن، زنانه شدن، فردی شدن (فردگرایی)، عامه یا مردم پسند شدن و بصری شدن بر خانه هستیم. در ادامه تأثیر این فرآیندها به تفکیک توضیح و شرح داده خواهد شد. بحث را با فرآیند «امروزی شدن» آغاز می‌کنیم زیرا امروزی شدن به تعبیری، همان ملرن شدن و نهادینه شدن ملرنیته است.

عقلانی و امروزی شدن خانه

ملرنیته به اشکال مختلف از فرم، کلرکردها و درون خانه سنت زدایی می‌کند. این فرآیند

۱. نگارنده در مقاله «مقاومت فرهنگی» در برابر نوآوری‌ها و فنآوری‌های تازه در ایران» (۱۳۸۶) برخی از ابعاد و چالش‌های مدرن شدن در ایران را توضیح داده است.





سنت‌زدایی را می‌توان امروزی شدن خانه نامید. مراد از امروزی شدن، بریدن خانه از گذشته و تاریخ از یک سو و هماهنگ شدن با شرایط زمان حال از سوی دیگر است. استفاده از مصالح و تکنولوژی امروزی در ساختمان خانه در جامعه پیشامدرن دارای هویت تاریخی است و همواره با خود نوعی تاریخ و گذشته را حمل می‌کند. خانه‌ها مانند افراد دارای شناسنامه و اصل و نسب‌اند و این هویت و تبار به خانه منزلت و اعتبار می‌دهد. در جامعه پیشامدرن خانه کمتر جنبه موقتی دارد و خانواده اغلب در تمام طول عمر خود هرگز جابه‌جا نمی‌شود و بعد از آن نیز خانه به فرزندان و نوادگان انتقال می‌یابد. از این طریق خانه پایگاه نسبتاً ثابتی است که ممکن است چندین نسل در آن زندگی کنند. استمرار چندین نسل در یک خانه، آن را به حافظه عینی و مادی تبار و خاندان می‌سازد. از این رو حراست از خانه به معنای حراست از میراث خانوادگی است. «معماری ملرن»، که ابتدا در دهه‌های نخست قرن بیست ظاهر شد و بعدها توسعه یافت، الگوی تازه‌ای از خانه متناسب با کلرک‌های جدید آن به وجود آورد. اولین موج «معماری ملرن» چند ویژگی داشت: ۱. کوچک بودن؛ ۲. ساده بودن؛ ۳. حداکثر استفاده از فضا؛ ۴. فاقد نشانه و رنگ؛ ۵. بر مبنای تقسیم کار فضایی. همان‌طور که «خانواده هسته‌ای» کوچک‌تر و محدودتر و ساده‌تر از «خانواده گسترده» بود، «خانه ملرن» هم کوچک‌تر، ساده‌تر و بدون رنگ و لعاب‌تر بود. این ویژگی‌های معماری ملرن، دقیقاً وجوه عقلانی شده مسکن است، یعنی تلقی ابزاری و مصرفی از خانه که خانه را نه براساس معنا و وجوه نمادین، بلکه براساس کلرک‌های محاسبه‌پذیر کمی آن می‌سنجد.

شهری شدن خانه

اکنون هویت‌یابی و جامعه‌پذیری فرزندان به بیرون از خانه‌ها (مدرسه، خیابان، سینما، تلویزیون، اینترنت، پارک‌ها، کافی‌شاپ‌ها، کتابخانه‌ها، ورزشگاه‌ها، شهر بازی‌ها، و ...) منتقل شده و تلقی کاملاً متفاوتی از جایگاه و نقش خانه نسبت به سابق به وجود آمده است. به عبارتی، خانه به منزله جزء کوچکی از شهر و در ارتباط با شهر، نه در ارتباط با خودمان، معنا پیدا می‌کند. نوعی یک‌دست‌سازی خانه‌ها براساس ویژگی‌های شهری شکل گرفته است و این شهر است که بیشتر تعیین‌کننده هویت خانه است نه صاحبان آن. خانه‌هایی بوده‌اند که به هر سه حافظه ملی، فردی، تاریخی ربط داشته‌اند، اما در دنیای ملرن دیگر چندان این‌گونه نیست.

با توسعه شهرنشینی، خانه نیز بسیاری از کارکردهای سنتی اش، مانند خانه به‌مثابه محل غذا خوردن، محل تفریح و آسایش، محل ملاقات و میهمانی، محل جشن‌ها و برگزاری آیین‌ها و محل کار و البته تولید، همه چیز به‌جز محل خواب را به فضاهای شهری منتقل کرده است. اکنون دیگر شعار «شهر ما خانه ما» بیش از آن‌که خانه «استعراهای» برای شهر باشد، بیانگر و توصیف «واقعیت» است. امروزه بخش عمده‌ای از اوقات زندگی در شهر و فضاها و مکان‌های گوناگون شهری سپری می‌شود. در نتیجه اوقات مختص به درون منزل بسیار کمتر شده است. زمانی خانه به منزله جایی که خاطرات و تجربیات کودکی در آن شکل می‌گرفت حائز اهمیت بود، اما در عصر حاضر خاطرات ما دیگر مختص به محیط خانه نیست.

عرفی شدن خانه

ملرنیته، آن‌گونه که در غرب و اروپا تجربه شده و در دیگر کشورها بسط یافته است، اغلب با عرفی شدن یا «سکولارشدن» فرهنگ همراه بوده است. با گسترش ملرنیته روح متافیزیکی و قدسی که حاکم بر ابعاد مختلف فرهنگ بود، رفته‌رفته جای خود را به ارزش‌های عرفی و دنیوی داد. خانه و مسکن سنتی در جوامع پیشامدرن به صورت‌های مختلف حامل ارزش‌های دینی و باورهای اسطوره‌ای و متافیزیکی بود، اما در شرایط مدرن دیگر خانه از نمادهای و نشانه‌های متافیزیکی خالی می‌شود. ساخت و ساز خانه تحت قواعد عقلانی که معماری و دانش مدرن و همچنین شرایط فضاهای شهری را و شهرنشینی تعیین و ایجاب می‌کند صورت می‌گیرد. برای مثال، در معماری ایرانی، گنبد نمادی از آسمان و ملکوت بود و به خانه صورتی از معماری مسجد و اماکن مذهبی و زیارت‌گاهی می‌داد. برخی نشانه‌های دیگر عبرتند از رنگ فیروزه‌ای، روبه‌قبله ساختن، به‌کار بردن نمادهای دینی مانند نصب کاشی‌های مزین به آیات قرآنی و ادعیه دینی و نمادهای دینی دیگر. این مجموعه به خانه روح اسلامی و دینی می‌بخشید؛ اما با گسترش معماری مدرن و توسعه ملرنیته خانه‌های گنبدی، کاربرد رنگ فیروزه‌ای و کاشی‌های مزین به آیات قرآن و دیگر نمادها و نشانه‌های مذهبی تنها محدود به مساجد، حسینیه‌ها و بقاء متبر که شد. در فضای پست مدرن کنونی، تغییرات دیگری رخ داده و در حال وقوع است. گرچه معماری پست مدرن به نوعی در تلاش برای استفاده مجدد از فرم، طرح، رنگ‌ها و الگوهای سنتی و تلفیق آن با تکنولوژی و مواد و دانش مدرن امروزی است، اما تحولات خانه بیش از تحول فرم و معماری ساختمان‌ها در دوره پست مدرن کنونی است.



من در ادامه برخی از این تحولات به اختصار توضیح داده خواهد شد.

جهان/محلّی شدن خانه

بلون در نظر گرفتن فرآیندهای جهانی شدن، نمی‌توان درکی واقع‌بینانه از زندگی اجتماعی انسان معاصر به دست آورد. گسترش فرآیندهای جهانی شدن و فشردگی و درهم تنیدگی زمانی و مکانی، رفته‌رفته اهمیت مکان را هر روز می‌کاهد و به «فضا» (فضای مجازی ساخته شبکه‌های اینترنتی و تکنولوژی‌های دیجیتالی و ارتباطی) اهمیت بیشتری می‌دهد. حتی اهمیت سرزمین، وطن و زادگاه نیز با چالش مواجه شده است. «شهروند جهانی» امروز در جایی به دنیا می‌آید، در جای دیگر تحصیل می‌کند و در سرزمین‌های مختلف به کار می‌پردازد. جهان سیال امروز می‌خواهد نوعی کوچ زیستی جهانی نوین را همگانی و ابداع کند. در این شرایط مفهوم خانه، خانه پلری، سرزمین آباء و اجدادی، وطن و خانه خصوصی دیگر آن حس و حال سنتی را تداعی نمی‌کند. از طرف دیگر، گسترش الگوهای معماری و خانه‌سازی که عمدتاً ابتدا بیشتر در کشورهای غربی و متناسب ارزش‌های آنها ظاهر شد و سپس به دیگر کشورها گسترش یافت، نوعی «همگن سازی» فرهنگ‌خانه را به وجود آورده است.

تشخیص شباهت‌های نیویورک، توکیو و تهران از نظر ساختمان‌ها و فضاهای شهری کاری است که چشم غیر مسلح هر شهروند و توریستی می‌تواند آن را انجام دهد. آپارتمان‌ها و برج‌های سر به فلک کشیده و بناهای مکعبی و مستطیلی با مصالحی چون سنگ، شیشه، سیمان و آهن. در عین حال، نباید و نمی‌توان از گسترش سبک‌های محلّی معماری و خانه‌سازی در سطح جهانی غافل بود. از سویی دولت‌های غیر غربی، به منظور جلوگیری از غریبی شدن (که گاه آمریکایی شدن هم می‌گویند) در تلاش‌اند تا به احیا و گسترش ارزش‌های معماری سنتی و محلّی خود بپردازند و از سوی دیگر گسترش مهاجرت مردم به سوی کشورهای غربی باعث رواج هرچه بیشتر فرهنگ و سنت‌های حاشیه‌ای در مرکز می‌شود. شاید افزایش تعداد مساجد در شهرهای آمریکا و اروپا یکی از نشانه‌های بارز حضور معماری اسلامی در غرب باشد؛ اما شکل‌گیری محلات و اجتماعات مهاجر در شهرهای بزرگ آمریکا و اروپا بیش از گسترش سبک‌های معماری توانسته است «خانه» در معنای چینی، ژاپنی، آفریقایی و شرقی و به‌طور کلی غیر غربی آن را به این کشورها وارد کند. فروشگاه‌ها، کلاب‌ها و رستوران‌های چینی و ژاپنی و هندی با نمادهای فرهنگ ملی و سنتی خود در لندن بیش از بناهای تاریخی عصر



ویکتوریا توجه توریست‌هایی را که از لندن دیدن می‌کنند به‌خود جلب می‌کند. این نکته را می‌توان در برهه تمام شهرهای بزرگ غرب مشاهده کرد.

فردی شدن خانه

فردگرایی یکی از شاخص‌های مهم رشد مدرنیته بوده است. مراد از فردگرایی اهمیت یافتن و ترجیح خواسته‌های فردی در برابر خواسته‌ها، ارزش‌ها و ساختارهای کلی جمعی تاریخی است. فردگرایی جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی دارد. رشد فردیت در عرصه‌های مختلف می‌تواند تأثیرگذار باشد. خانه، یکی از این عرصه‌ها است. میل به داشتن خانه شخصی مستقل و جدایی‌گزینی از خانواده و خانه‌پلری، تخصیص یافتن فضای خصوصی به هریک از افراد خانه (اتاق فرزندان، اتاق خواب والدین)، اهمیت یافتن کلرکرد حریم خصوصی، تنوع یافتن سبک‌های دکوراسیون و آرایش منزل، و محدود شدن روابط همسایگی همگی بخشی از فرآیند فردی‌شدن خانه است. من در گزارش مردم‌نگارانه خانه روستایی پلری‌ام نمونه و شاهدهی از خانه فردی‌نشده ارائه می‌کنم. در آنجا به نحو ملموس‌تری می‌توان با مشاهده خانه پیشاملرن تأثیرات مدرنیته و فردی‌شدن را دید. در کشورهایمانند بریتانیا که مدرنیته رشد یافته است نیز می‌توان مصداق بارز فردی‌شدن خانه را مشاهده کرد. مارتین گانون (گانون، ۲۰۰۱) با استناد به زندگی‌نامه‌ها، تحقیقات و تجارب شخصی خود (که در فرهنگ و خانواده کلرگری انگلیسی تربیت یافته) نشان می‌دهد که فرهنگ طبقه کلرگر بریتانیا تا دهه شصت، آزادی‌های فرد را محدود و به‌جای تأکید بر خودانگیختگی و خودشکوفایی بر کنترل و نظم تأکید می‌کرده است. او با تحلیل «الگوی خانه سنتی انگلیسی» طبقه کلرگر نشان می‌دهد تا چه میزان فرهنگ سنتی انگلیسی سرکوبگرانه و محدودکننده فردیت افراد بوده است. کودکان با ارزش‌های پلرسالارانه تربیت می‌شدند و فرهنگ مردسالارانه بر تمامی زندگی سایه‌ای تیره افکنده بود؛ اما ریموند فیرث و همکارانش نشان دادند آنچه لوییس و مود به منزله خانه طبقه متوسط در بریتانیا توصیف کرده بودند در شرف تغییر اساسی است. لوییس و مود خانه سنتی بریتانیایی را این‌گونه توصیف کرده‌اند: «خانه طبقه متوسط، خانه‌ای است کم و بیش منتظم، مبتنی بر سلسله مراتب نظم و حتی آیین و مناسک» (فیرث و همکاران، ۱۹۶۹).



دمکراتیک شدن خانه

خانه مفهومی نابرابر در تلقی سنتی داشته است. مفهوم «خانه پلری» بیش از هر چیز بیانگر خصلت «پلر سالارنه» خانه در تلقی سنتی آن است. خانه مانند دیگر مقولات اجتماعی مذکور بوده است، زیرا اساس خانه بر ایجاد آسایش و رفاه مرد و تحت مدیریت و اقتدار پلر استوار بود. خانه در مالکیت پلر بود و زن و فرزندان نیز مانند خانه، بخشی از دارایی‌های او به‌شمار می‌آمدند. تجاوز به ساکنان خانه نه تنها تجاوز به شرف و ناموس مرد، بلکه تجاوز به اموال و دارایی‌های او بود. زن در نظام تقسیم کار سنتی نقش کدبانوی خانه را داشت. از این‌رو همسر مطلوب مرد سنتی، «زن خانه دار» است که بتواند «کارهای خانه» را به‌درستی انجام دهد. به‌علاوه، یکی از کارکردهای خانه، حفاظت از زنان بوده است، نقشی که لباس و پوشش نیز به نحو دیگری آن را انجام می‌دهد. یکی از نزاع‌های اصلی سنت‌گرایان در زمینه جنسیت و تبعیض جنسیتی این است که سنت‌گرایان در الگوی ایده‌آل خود زن و وظایف او را در مادر شدن، تربیت کودک، گرم نگه داشتن محیط خانه، کدبانوگری و خانه‌داری می‌بینند، و در مقابل منتقدان فمینیست و نوگرا در تلاش‌اند تا زن را از «چاردیواری خانه» به «محیط جامعه» بکشانند و فرصت‌های بیشتری برای او در جامعه و بیرون از خانه فراهم کنند. از این دیدگاه می‌توان گفت کارکرد جنسیتی خانه، ایجاد حریم برای زنان است.

همان‌طور که گفتیم، کارکرد پنهان‌سازی خانه بسیار کاهش یافته است. این تأثیر رسانه‌ها در تقلیل کارکرد حریم‌سازی خانه را می‌توان تا حدودی در بستر فرآیند کلی‌تر رشد فردیت و بلزتر شدن قلمرو حریم خصوصی و تغییر جنسیت خانه دانست. همان‌طور که تلقی از لباس تغییر کرده است و لباس دیگر برای پوشاندن بدن و پنهان کردن بعد فیزیکی انسان از روابط اجتماعی او نیست، بلکه بالعکس، پوشش رسانه‌ای برای تسریع و تسهیل ارتباط با دیگری است. مسکن و خانه نیز دیگر کمتر نقش ایجاد فاصله بین خود و غیر خود را در فرهنگ معاصر ایفا می‌کند. انسان معاصر بیشتر مایل به افشای خود، بیان خود، و خود را در معرض دیگران نهادن است. گویی دیگر چیزهای زیادی برای پنهان داشتن نمانده است که نیازی به دیوارهای بلند خانه باشد. آنچه خانه و دیوارهایش را اهمیت می‌بخشد، حفاظت از اموال و دارایی‌های مادی درون خانه است که از دسترس سارقان در امان بماند، نه روابط اجتماعی و معنوی ساکنان خانه. به‌علاوه، با افزایش آگاهی‌های جنسیتی و رشد جنبش زنان و افزایش فرصت‌های شغلی و اجتماعی زنان و حضور بیشتر آنها در جامعه و بیرون از خانه و با تغییر



و کاهش کارکردهای خانواده، خانه نیز دیگر کمتر کلرکرد جنسیتی سنتی خود را ایفا می‌کند. این تغییر جنسیت، نه تنها می‌تواند در نحوه دکوراسیون، تزئینات و متعلقات خانه و همچنین مؤلفه‌های معماری آن تأثیر بگذارد، بلکه تعیین کننده نوع روابط درون خانه نیز می‌تواند باشد. برداشته‌شدن دیوارهای آشپزخانه، قابل رؤیت‌بودن اتاق‌ها، برداشته‌شدن اندرونی و بیرونی، تخصیص یافتن اتاق شخصی به دختران و پسران به یک نسبت، افزایش پنجره‌ها و گشودگی به فضاهای بیرون برخی از این تغییرات است که به نحو گسترده‌ای در اغلب جوامع ملرن مشاهده می‌شود. در شرایط ملرن شده کنونی دیگر به جای «خانه پلری» مفهوم دموکراتیک‌تر یا «خانه خانوادگی»^۱ به کار می‌رود.

رسانه‌ای شدن خانه

جان تامپسون در کتاب ایدئولوژی و فرهنگ ملرن (۱۳۷۸) رسانه‌ای شدن را مهم‌ترین فرآیند تحول فرهنگ معاصر می‌داند. بلون تردید رسانه‌ها از راه بلزنامایی و توسعه و تسهیل ارتباطات و تسریع گردش اطلاعات نقش مهمی در فرهنگ معاصر ایفا می‌کنند. تاکنون درباره تأثیر رسانه بر مسکن و به‌خصوص خانه مطلبی ندیده‌ام. از این‌رو بررسی‌های تجربی در این زمینه اندک است. در اینجا برخی از ابعاد رسانه‌ای شدن مسکن را توضیح می‌دهم.

مهم‌ترین تأثیر تکنولوژی‌های ارتباطی و رسانه‌ای در زمینه خانه، تقلیل دادن یکی از مهم‌ترین کارکردهای خانه یعنی حریم‌سازی خانه است. یکی از مهم‌ترین کارکردهای خانه، همان‌طور که اشاره کردیم ایجاد «حریم خصوصی» بود. دیوارهای خانه، «ما» را از «دیگری» و «غریبه‌ها» جدا می‌کند و مانع از ورود دیگری به حریم ما می‌شود. ما به کمک خانه و دیوارهایش از «چشم دیگران» و جامعه پوشیده و پنهان می‌مانیم. دیگران نمی‌توانند به درون خانه ما سرک بکشند مگر آنکه ما بخواهیم. خانه در و قفل دارد تا بتوان رفت و آمد به آن را کنترل کرد. خانه قلعه فرهنگی است که نه تنها اموال ما را از دسترس دیگران در امان نگه می‌دارد، بلکه مثل لباس، پوششی بر رفتارهای ماست. اما این تلقی از خانه، به وسیله رسانه‌ها و بیشتر تلویزیون در حال دگرگونی است.

فیلم‌ها و سریال‌ها به‌خصوص سریال‌های خانوادگی لحظه به لحظه وقایعی را که پشت

1. Home Family





صحنه زندگی روزمره شهروندان در درون و بیرون خانه می‌گذرد به نمایش می‌گذارند. در کشورهای اسلامی به‌خصوص در ایران این پدیده به سبب کنترل دولت و جلوگیری از پخش برخی جنبه‌های خاص مربوط به مسائل جنسی و زناشویی و روابط بین دو جنس و همچنین تلاش برای بهره برداری آموزشی و ایدئولوژیک کمتر دیده می‌شود؛ اما در کشورهای غربی، تلویزیون از طریق نمایش درون خانه‌های مردم، مخاطبان را به سوی خود جلب می‌کنند. سریال‌هایی مانند (ایستندرز^۱، همسایه‌ها^۲ و دوستان^۳) که اغلب شبکه‌های غربی آنها را سال‌هاست که پخش می‌کنند، برنامه‌هایی هستند که بر اساس نحوه گذران زندگی روزمره واقعی مردم در پاب‌ها، کلاب‌ها و خانه‌ها ساخته شده‌اند. پیش از ظهور رسانه‌های تصویری، رمان‌ها، مطبوعات و کتاب‌های زندگی‌نامه و خود زندگی‌نامه‌ها گزارش‌های دقیق و جذابی از نحوه زندگی مردم و اسرار آنها نشان می‌دادند. رمان‌ها دقیقاً آن بخش از زندگی خانوادگی و روابط اجتماعی درون خانه‌ها که از دیده‌ها پنهان است و در حیطه حریم خصوصی قرار می‌گیرد افشا می‌کردند و می‌کنند. اعترافات ژان ژاک روسو که در پایان عمر بسیاری از رفتارهای نابهنجار و هنجارشکنانه‌اش را فاش کرد، در واقع آغازی بود در زمینه افشاگری روابطی که پشت دیوارهای خانه و «پشت درهای بسته» رخ می‌دهد. امروز کتاب‌ها (رمان‌ها، زندگی‌نامه‌ها و...) در کنترل تلویزیون، سینما و اینترنت به افشا و نمایش اندرونی‌ها و درون‌خانه می‌پردازند. آیا در این شرایط، دیگر می‌توان گفت خانه حصاری برای حفظ و ایجاد حریم خصوصی است؟

تجاری شدن خانه

نکته‌ای که در تحول مفهوم خانه نقش بسیار داشته است، غلبه ارزش‌های سرمایه‌دارانه در زمینه مسکن است. همان‌طور که در ابتدا اشاره کردیم، خانه از دید اقتصادی نوعی «کالا» است. این کالا مانند دیگر کالاها تابع قوانین عرضه و تقاضا و سلوکلرهای بازار است. غلبه ارزش‌های کمی و سلطه پول در جامعه ملرن، به تعبیر گورگ زیمل (۱۳۸۶)، تمام ارکان فرهنگ ملرن را دگرگون کرده و می‌کند. خانه‌ها بیش از آنکه توسط ساکنان آن ساخته و طراحی شوند، توسط بنگاه‌های اقتصادی «بسازوبفروش» یا سازمان‌های دولتی ساخته و

1. Eastenders
2. Neighbours
3. Friends

عرضه می‌شوند. بنگاه‌های تولیدی واسطه‌ای نیز بر اساس معیار «سود» و ارزش مادی فعالیت می‌کنند. در این شرایط «ذائقه زیبایی‌شناختی» و «ارزش‌های فرهنگی» ساکنان خانه‌ها تا جایی ملاحظه می‌شود که موجب جذب «مشتری» بیشتر برای بنگاه‌ها شوند؛ اما در این زمینه نیز نباید مبالغه‌آمیز و بدبینانه سخن گفت. در حال، سازندگان و عرضه‌کنندگان خانه‌ها نیز گرچه ملاحظات فردی مصرف‌کنندگان و مشتریان را چندان در نظر نمی‌گیرند؛ اما در نهایت، آنها نیز در چارچوب کلی فرهنگ معاصر و ارزش‌های آن فعالیت می‌کنند. حتی در سطح جزئی‌تر می‌توان نوعی تعامل فعال بین مشتریان و سازندگان خانه‌ها مشاهده کرد. به گونه‌ای که مشتریان با توجه به توانایی مالی خود می‌توانند تا حدودی در انتخاب فرم و معماری و بویژه تزئینات بنا مشارکت کنند.

بوروکراتیک شدن خانه

در دوره ملرن و معاصر، سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های کلان دولت و شهرداری‌ها در زمینه فضاهای شهری، خانه‌سازی و تولید انبوه، نقش مؤثری در چگونگی فرهنگ خانه معاصر داشته و دارد. اما در شرایط جامعه پیشاملرن، دولت‌ها نقشی در زمینه خانه‌سازی نداشتند و خانه، بیش‌ازهر چیز مقوله و امری خصوصی تلقی می‌شد. امروزه، خانه بخشی از فضای شهر است و لاجرم باید متناسب با ساختارهای محلی، محله‌ای و شهری و همچنین سیاست‌های کلان ملی ساخته شود. در این شرایط مردم تنها در زمینه «درون خانه‌ها» قادر به انتخاب سبک و سلیقه خاص خود هستند و «نمای بیرون» و ساختار خانه باید با ملاحظه قوانین شهری شکل گیرد. شاید درک اینکه، چگونه خانه و خانه‌سازی به صورت یکی از اجزای نظام بوروکراسی و برنامه‌ریزی دولت و سازمان‌های عمومی مثل شهرداری‌ها درآمده است، نیازی به توضیح نداشته باشد، زیرا همه این تجربه را دارند که برای احداث خانه جدید باید «مجوزهای» مختلفی از سازمان‌های گوناگون اخذ کنند و در فرآیند اخذ مجوز باید استانداردها و ضوابط معینی را رعایت کنند؛ اما کمتر افراد متوجه این نکته می‌شوند که چگونه طی کردن فرآیند بوروکراتیک اخذ مجوز و رعایت استانداردهای رسمی می‌تواند سبک خانه و حتی روابط درون خانه‌های آنها را تغییر دهد.

در اینجا من گزارش مردم‌نگارانه‌ای را که در زمینه «انقلاب مسکن» در بریتانیا نوشته بودم (فاضلی ۱۳۸۵) ارائه می‌کنم تا مثال روشنی از تأثیر و چگونگی نقش دولت در فرهنگ‌خانه



را نشان دهم. در بمباران‌های جنگ جهانی دوم هواپیماهای «لووف» آلمانی نزدیک به نیم میلیون خانه را در بریتانیا خراب یا سکونت ناپذیر کردند. این امر منجر به بحران شدید مسکن در بریتانیا شد. البته در قبل از جنگ نیز بحران کمبود مسکن وجود داشت، اما جنگ آن را تشدید کرد. در پایان جنگ ۶۰٪ مردم در خانه‌های اجاره‌ای با شرایط بد، زندگی می‌کردند. دولت برنامه‌ای برای ساخت پنج میلیون خانه در طی ده سال را طراحی کرد. شعار دولت «خانه برای همه» بود. ظهور «خانه‌های عمومی» جدید که در نتیجه بحران مسکن در دوران پس از جنگ به وجود آمد، انقلاب بزرگی در سبک زندگی به وجود آورد. دولت به حمایت از ساختن خانه‌های استاندارد شده و تولید انبوه مسکن پرداخت و در دو دهه، چهره شهرها به شدت تغییر کرد. در دهه ۱۹۵۰ فقط سه میلیون نفر در بریتانیا صاحبخانه بودند، اما در پایان دهه ۱۹۶۰ این رقم به هشت میلیون رسید.

خانه در دهه ۱۹۵۰ اهمیت بسیار یافت. صنعت دکوراسیون رشد کرد. دیوارها برداشته و بخاری‌های سنتی دورریخته شد. مردم صاحبخانه‌شدن را جشن می‌گرفتند و همه در جستجوی معماری و سبک ملرن بودند، از اینرو مردم بیشترین درآمد خود را صرف خانه‌ها می‌کردند. با ورود سیل آسای خانه‌های یکدست، عصر خانه‌های پر نقش و نگار و ویکتوریایی و «ادواردی» به پایان رسید. خانه‌های جدید تحول عظیمی در سبک زندگی مردم ایجاد کرد. در دهه ۱۹۵۰، خانه‌ها با نوعی «نمای» تازه ظهور کردند که به «نمای معاصر» شهرت داشت. رنگ‌های روشن و اشکال جدید هندسی در ساخت وسازها به کار رفت تا ملت دل‌مرده و جنگ‌زده را شادی و نشاط دهد. دیوارها فرو ریختند و اتاق‌های باز همراه با چراغ‌ها و نور بیشتر جای سبک‌های سنتی را گرفتند. رنگ، اهمیت اساسی در ساختمان‌ها پیدا کرد و کاغذ دیواری با رنگ‌های شاد قرمز و آبی با طرح‌های نشاط‌آفرین و زندگی‌بخش، مُدروز شد و مصرف آن برای نخستین بار در بریتانیا عمومیت یافت. زاویه و اشکال کج و کوله جذابیت زیادی داشت و مد روز بود. اتاق پذیرایی که فقط برای مراسم ویژه کریسمس، عروسی‌ها، میهمانی‌ها و دید و بازدیدهای یکشنبه استفاده می‌شد، به پاره‌ای از فضای نشیمن و استفاده دائمی تبدیل شد. در نتیجه خانواده‌ها عملاً از فضای مسکونی بیشتری برخوردار شدند. اتاق پذیرایی و آشپزخانه در هم ادغام شدند و دیگر آشپزخانه گوشه حیاط یا نقطه‌ای دور قرار نداشت. با ادغام شدن اتاق پذیرایی و اتاق نشیمن تمام اتاق‌ها دارای کلرک‌دها مختلف شدند. سیستم مرکزی گرم کننده نشانه طبقه متوسط بود و هنوز طبقه کارگر قادر به نصب آن در خانه‌های خود نبود. به



راستی سیستم مرکزی گرم کننده چه شکوه و عظمتی به صاحبخانه‌های اشرافی می‌داد. گرمی آن تا عمق استخوان‌ها و روح آنها را گرم می‌کرد. این درکی بود که آن روزگار، بریتانیایی‌ها از سیستم گرم‌کننده داشتند. حالا دیگر این حرف‌ها مضحک شده است، چرا که تصور خانه بلون سیستم گرم‌کننده مثل خانه بلون سقف و ستون می‌ماند!

تا سال ۱۹۵۰ استفاده از حمام خانگی و توالت داخل خانه عمومیت نداشت. بر اساس یک سرشماری در سال ۱۹۵۰ نیمی از منازل، حمام نداشتند و از حمام عمومی و شستشو خانه استفاده می‌کردند. در دهه‌ی ۱۹۶۰ تعداد خانه‌های بلون حمام از $\frac{۳}{۲}$ میلیون به $\frac{۱}{۵}$ کاهش یافت. استحمام عموماً امری هفتگی بود، جز اشراف که گفته می‌شد هفته‌ای دو و حتی سه بار دوش می‌گیرند. مردم، اشراف را به همین سبب به طور طعنه آمیزی «طبقه مرغابی‌ها» هم می‌نامیدند. توالت‌ها در گوشه حیاط و دورترین نقطه به محل نشمین ساخته می‌شد. تصور این‌که توالت در گوشه اتاق مسکونی باشد بسیار مضحک و دور از ذهن بود، درست همان طور که امروز کسی نمی‌تواند بپذیرد یا تصور کند توالت خانه‌اش در گوشه حیاط باشد. بسیاری از مردم وجود توالت داخل خانه را هم مغایر اصول بهداشتی می‌دانستند و هم شرم آور! مردم تصور می‌کردند این‌که توالت، داخل خانه باشد، مانع آسایش و آسودگی خاطر آنها موقع توالت رفتن می‌شود. اما این نیز مانند چیزهای دیگر چنان پذیرفته شد که گویی از ابتدای تاریخ خانه‌ها و توالت‌ها یکی بوده‌اند! برای اینکه بتوانیم بستر و معنای تجربی «فرهنگ‌خانه» را دریابیم، یک روش ساده و مناسب، مقایسه مسکن در چند جامعه یا چند دوره متفاوت تاریخی است. برای مثال، مقایسه خانه عشایری، خانه روستایی و خانه شهری یا مقایسه خانه در دوره قاجار و دوره حاضر.

در کاشان مثل دیگر شهرهای تاریخی ایران، تعدادی از خانه‌های بزرگ دوره قاجار مانند خانه بروجردی‌ها و خانه طباطبایی‌ها را در سال‌های اخیر بازسازی کرده‌اند که امروز از مکان‌های دیدنی برای گردشگردان است. این خانه‌ها دارای مجموعه وسیعی از امکانات مانند حمام، آب انبار، اتاق‌های بهار خواب، زمستانه، بادگیر، آشپزخانه‌های متعدد بزرگ، انبارها، هیزمدان، حیاط‌های متعدد، مهمان خانه، سالن‌های پذیرایی و ملاقات، اندرونی و دیوارهای بلند و قلعه‌گونه‌اند. در عین حال، این خانه‌ها با انواع هنرهای سنتی ایرانی تزئین شده‌اند. این خانه بیان فرهنگ مسکن اشرافی در دوره قاجار ایران است، زیرا مالکان این خانه‌ها از ملاکان و تجار بزرگ کاشان بوده‌اند. اما در عین حال، می‌توان بخشی از عناصر خانه سنتی ایرانی را در



این خانه‌ها دید. من به منظور ارائه تصویری از مفهوم خانه پیشاملرن و ملرن در زیر گزارشی مردم‌نگارانه از خانه روستایی پلری ام ارائه می‌کنم. این گزارش بسطی از مباحثی را که تا اینجا بررسی کردیم به شیوه‌ای متفاوت دربردارد. من برای نشان دادن خانه ملرن از ضد آن استفاده کرده‌ام و از قاعده چیزها را با ضد آنها بشناسید بهره‌جسته‌ام.

مردم‌نگاری خانه روستایی پدرم

سال‌ها پیش درخانه‌ای روستایی در خانه پلری متولد و بزرگ شدم. این عبرت کوتاه، تمامی «تجربه زیسته» و درک مرا از مفهوم خانه در بستر فرهنگ پیشاملرنی که در آن بوده‌ام بیان می‌کند. هدف از نگارش این بخش، ارائه توصیفی مردم‌نگارانه از این تجربه زیسته است. هیچیک از مفاهیم این جمله کوتاه (یعنی «خانه روستایی»، «تولد در خانه» و تربیت و رشد در «خانه پلری» و حتی «خانه پلری») دیگر چندان چیزهای روشن و بدیهی نیستند. بسطی از مردم، تصویری روشن و واقع بینانه از این مفاهیم ندارند. زیرا اغلب مردم از محیط و فرهنگ روستایی و ارزش‌ها و باورهای سنتی که این مفاهیم در آنها شکل گرفته و در آنها معنا داشتند، فاصله گرفته‌اند. در جامعه و فرهنگ ملرن امروزی و «امروزی شده» این مفاهیم یا با مفاهیم دیگر جابه‌جا شده‌اند یا معانی تازه و متفاوتی به این مفاهیم داده شده است. «خانه روستایی» مفهومی است که برای شهرنشینان بیشتر «کلبه‌ای» در دل مزرعه‌ای سرسبز یا در کوهپایه‌ای زیبا یا در دشت و کویر بی‌آب و علف را تداعی می‌کند. برای برخی نیز شنیدن خانه روستایی، فرهنگ فقر و فلاکت را تداعی می‌کند، جایی که از بهداشت، آموزش، آب و برق و خدمات اجتماعی و رفاهی خیری نیست؛ اما برای آنها که در «خانه روستایی» متولد و بزرگ شده‌اند، خانه روستایی نه کلبه‌ای رومانتیک و نه جهنم فقر و فلاکت، بلکه نوعی مسکن با فرهنگ خاص خود است که می‌تواند فقیرانه یا مرفه باشد و البته مانند دیگر خانه‌ها، روابط و الگوهای فرهنگی متناسب با شرایط اقلیمی و اجتماعی روستا بر آن حاکم است.

خانه پلری هم دیگر آن معنای پیوند ابدی و همیشگی فرزندان با خانه را ندارد. برخی که در اروپا و جامعه غرب زندگی می‌کنند اغلب بعد از ۱۶ یا ۱۷ سالگی برای همیشه از خانه پلری جدا می‌شوند، البته اگر اساساً در خانه پلری بزرگ شوند، چرا که بسطی از فرزندان تنها

۱. جورج فاستر در کتاب جوامع سنتی و تغییرات فنی (۱۳۷۸) این دو نوع نگاه به زندگی روستایی را با عنوان «آرمان شبانی» و «انگاره محدودیت‌های مطلوب» به نحو مفصل شرح داده است (فاستر ۱۳۷۸: ۷۲-۴۷).



«خانه مادری» را تجربه می‌کنند. برای ایرانیان شهرنشین هم خانه پلری بیشتر معنای «خانواده پلری» را تداعی می‌کند نه خانه را، زیرا پلرها دیگر خانه ثابتی ندارند و هر از چندگاه تغییر جا و مسکن می‌دهند. تولد و بزرگ‌شدن در خانه پلری هم دیگر رسم پابرجایی نیست. فرزندان در زایشگاه متولد می‌شوند و در شیرخوارگاه، مهدکودک، مدرسه و... بزرگ و تربیت می‌شوند. حتی اوقاتی که در خانه‌اند نیز اغلب در «فضای مجازی» بازی‌های رایانه‌ای، کارتونها و فیلم‌های تلویزیونی یا در شبکه اینترنت اند. آنها به‌واقع در «خانه‌ای مجازی» رشد می‌کنند نه «خانه واقعی». نه تنها شهرنشینان، بلکه حتی نسل‌های امروزی روستا نیز، با توجه به تغییراتی که روستاها در نتیجه توسعه امکانات و خدمات رفاهی و تغییر شیوه یا «سبک زندگی» روستایی رخ داده است، کمتر قادر به تفکیک مفهوم خانه روستایی خود از خانه شهری هستند؛ اگرچه همچنان تفاوت‌های بارزی بین شهر و روستا وجود دارد. من در ادامه این گزارش مردم‌نگارانه ابتدا توصیفی از روستای زادگاهم ارائه می‌کنم. در این توصیف، تنها به نکاتی اشاره می‌کنم که برای درک و توصیف فرهنگ‌خانه روستایی ضرورت دارد. از این رو قصدم ارائه توصیف جامع روستا نیست.



روستای من

زادگاه من روستایی نیمه بیابانی، کویری و نیمه خشک است و مثل دیگر آبادی‌ها، مردم آن دامپرور و کشاورزند. اغلب زنان آن نیز تا چندی پیش قالیبافی می‌کردند، اما اکنون این صنعت در حال وداع از این روستاست. این روستا گوچه تاریخی نیست، اما چهار قرن تاریخ دارد. ناصرالدین شاه هنگام سفرش به «عراق عجم» از آن عبور می‌کند و در سفرنامه‌اش از آن نام می‌برد. این روستا تا حدودی برخوردار از تسهیلات و برنامه‌های نوسازی و توسعه بوده است. در همان نخستین سال‌های شکل‌گیری و توسعه آموزش و پرورش در ۱۳۱۲، در آن «مدرسه ابتدایی» ساختند که زمینه مهاجرت نسل جدید و جوان روستا به تهران و شهرها را فراهم کرد. اندکی بعد حمام خزینه‌ای آن «دوشی» شد که در کاهش بیماری‌ها و مرگ و میر جمعیت، نقش مهمی ایفا کرد.

در پی «انقلاب سفید» دفتر پست، شعبه نفت، به نام اصلاحات ارضی و خانه بهداشت

۱. نگارنده در مقاله «دیجیتالی شدن به سبک ایرانی و ایرانی شدن به سبک دیجیتال» (۱۳۸۵) ابعاد مختلف مجازی یا دیجیتال شدن زندگی ایرانی را توضیح داده است.



در آن ایجاد و اجرا شد. هر چند این اقدامات سبب افزایش جمعیت روستا نشد زیرا میزان مهاجرت به مراتب بیشتر از بلورری بود. علی‌رغم تحولات مذکور، عمده توسعه و تحول زادگاه من بعد از انقلاب اسلامی رخ داد. تا پیش از انقلاب اسلامی این روستا فاقد آب بهداشتی، برق، بیمارستان، تلفن، گاز، فروشگاه تعاونی مصرف، دبیرستان، هنرستان، جاده آسفالت و شرکت خدمات کشاورزی بود؛ اما بعد از انقلاب این خدمات به آن داده شد. در پی این خدمات، شیوه زندگی مردم رفته‌رفته تغییر کرد و خانه‌ها انباشته از لوازم خانگی برقی و الکترونیکی (تلویزیون، ضبط، رادیو)، اجاق‌گاز، حمام خصوصی، سرویس‌های ظروف خارجی و دیگر خدمات شده است. حتی مسجد و حسینیه روستای ما هم در سال‌های اخیر نوسازی و ملرن شده‌اند. در چنین شرایطی، خانه‌ها نیز رفته‌رفته با مصالح و مواد ساختمانی ملرن (آجر، آهن، سنگ، لوازم و تزیینات ملرن) ساخته شدند. علاوه بر این، با تغییر شیوه زندگی و محیط خانه، روابط درون خانه‌ها و خانواده‌ها نیز «دست‌ناخورده» نماند. روابط و ارزش‌های بورژوازی رفته‌رفته بر روستا غلبه یافت و شهری شدن به مثابه نوعی ارزش بر روستا حاکم شد. با وجود تمام تحولات، این روستا همچنان روستاست. هر بیننده و بازدیدکننده‌ای در همان نخستین نگاه از چهره کوچه‌های خاکی، خانه‌های خشتی و گنبدی، درهای چوبی، کوچه‌های نامنظم و درهم گره‌خورده و چهره آفتاب خورده و دستان پینه بسته روستاییان، درمی‌یابد اینجا شهر نیست. مهم‌تر این‌که، در این روستا اگرچه تعدادی انگشت شمار از راه «خدمات» و فعالیت «تجاری و واسطه‌گری» امرار معاش می‌کنند، اما هنوز شیوه معیشت و گذران زندگی مردم، کشاورزی و دامپروری است. این شیوه اقتصادی نیز لاجرم مهر خود را بر جنبه‌های مختلف روستا می‌زند. هنوز تولید گندم و پرورش گاو و گوسفند مهم‌ترین فعالیت مردم روستا است. همان‌طور که اشاره کردیم، تنها تغییر اساسی در اقتصاد این روستا کاهش قالبیافی است. دختران جوان دیگر تن به مشقت‌های قالبیافی نمی‌دهند و مردان نیز هیچگاه در این روستا قالبیافی نمی‌کردند.

این تغییرات باعث تغییر ساختار فضای روستا شده است. دیگر آن نظام سنتی محله‌ای (محله بالا و محله پایین) مفهوم خود را ازدست داده است. در اطراف روستا خانواده‌های جوان و خانواده‌های مهاجر که از روستاهای دیگر به آنجا آمده‌اند خانه‌سازی کرده‌اند. در عین حال، تأسیسات خدماتی جدید، شامل دفتر مخابرات روستایی، بیمارستان، کتابخانه، دبیرستان، دبستان، هنرستان، شرکت تعاونی مصرف و کارخانه تولید مواد شیمیایی در حاشیه

شرقی و غربی ده ساخته شده‌اند. در نتیجه، ضلع شرقی ده به صورت ساختار فضایی متمایز از «بافت قدیمی» دیده می‌شود. چون این ساختمان‌ها از مواد و مصالح ملرن ساخته شده‌اند نه کاه گل و خشت، نما و فضای ملرن شده شهری دارند و چون وصله ناچسب به روستا چسبیده‌اند.

در چنین شرایطی، خانه در این روستا و روستاهای مشابه آن دیگر مفهوم سنتی خود را از دست داده است. خانه جدید روستایی، نه چادر عشایری و نه خانه شهری، بلکه پدیده نوظهوری است که برای شناخت آن باید به درک تحولات ملرن شدن روستاها پرداخت. از این رو مفاهیم خانه روستایی، خانه پلری و زندگی در آن به مفاهیم انتزاعی تبدیل شده‌اند که کمتر می‌توان درک ملموس و درستی از آنها داشت. خانه روستایی ملرن تلفیق و ترکیب ناهماهنگ، نامتوازن و ناهمخوانی از خانه روستایی سنتی، خانه شهری و چادر و کپر عشایری است؛ یعنی نه خانه شهری، نه چادر عشایری و نه خانه روستایی سنتی است. این گونه است که حتی نسل امروزی روستا هم قادر نیست توصیف و تبیینی از خانه‌ای که در آن به دنیا آمده و رشد می‌کند ارائه دهد. این خانه روستایی امروزی تنها از دور به آن کلبه روستایی رومانتیک، یا به خانه‌های حلبی آباد نشین‌های شهری می‌ماند. از درون که نگرین شده شونده مجموعه بسیار پیچیده‌ای از ارزش‌ها، باورها، معانی و دستاوردهای سنت و ملرنیته‌اند که هر دو به نحو عریان و ناموزون کنار هم نشسته‌اند. همان‌طور که پنیر محلی با کره قالبی وارداتی شهری در سفره روستایی، کت مد روز با شلوار گشاد و آزاد دهقانی در تن او، سیگار وینستون و تسبیح کربلا در دست روستایی، تعارضات و ناهماهنگی‌های سنت و ملرنیته روستایی را تشکیل می‌دهد، کنار هم نشستن خشت و آجر، سیمان و کاه گل، سنگ مرمر و قله سنگ محلی، تیر آهن و الوار جنگل، و به‌طور کلی مصالح و مواد سنتی و ملرن تضادها و تعارضات سنت و ملرنیته را آشکار می‌کند.

روستای من، ماکت کلریکاتورگونه‌ای از تحولات جامعه در حال گذار ایران است. در این روستا مردم ضمن برخورداری از امکانات جدید، هرروز احساس رضایت از زندگی آنها کمتر می‌شود. فرهنگ یکپارچه روستایی و سنتی، انسجام خود را از دست داده است و انسجام و نظم فرهنگ ملرن را هم ندارد. در این شرایط خانه‌ها دیگر امنیت گذشته را ندارند زیرا پلیس و نهاد کلانتری در روستا وجود ندارد، در حالی که بزهکاری‌های شهری سرقت، مصرف مواد مخدر و باندهای جوانان شرور نیز در آن گسترش یافته است. ناگزیر مردم درها



و دیوارهای خانه‌ها را برخلاف گذشته ایمن‌تر می‌سازند. نسبت به رفت و آمدهای درون خانه‌ها حساس‌تر شده‌اند و کمتر خانه‌های خود را تنها می‌گذارند و بطور کلی مسئله امنیت خانه‌ها جدی شده است. با فروپاشی نهاد کدخدا بعد از اصلاحات ارضی (۱۳۴۲)، روستای ما نیز برای مدت‌ها فاقد مدیریت و سازمان سیاسی بود. مدت‌ها گذشت تا روستاییان «خانه انصاف» و «شورای ده» را به مثابه نهاد مدیریت و سازمان سیاسی خود تا حدودی بپذیرند. اما با وقوع انقلاب اسلامی، این شرایط بر هم خورد و سازماندهی جدید «شورای اسلامی ده» شکل گرفت. اگرچه این شورا هنوز بعد از ۲۵ سال نتوانسته جایگاهی در بین مردم پیدا کند و فاقد قدرت و اقتدار لازم برای سازماندهی سیاسی و اجتماعی روستا است، اما با حمایت‌های رسمی و دولتی این شورا تشکیل می‌شود و در زمینه گرفتن امکانات و خدمات از دولت برای روستا و روستاییان نقش فعالی داشته است.

خانه پدری من

خانه روستایی، زادگاه و پرورشگاه خانواده روستایی است. این امر درباره من هم صادق است. من هم مانند دیگر خواهران، برادران و هم ولایتی‌هایم در همان خانه پدری به دست «خاله زینب» قابله روستا به دنیا آمدم (نه در «زایشگاه» یا مکان دیگر) و تا نوزده سالگی و اخذ دیپلم متوسطه در روستا و خانه پدری زندگی کردم. اگرچه این نکته برای مادرم بسیار اهمیت دارد، اما در من و دیگر فرزندان خانواده نتیجه سال‌ها دوری و فاصله گرفتن از آن خانه حس غربتی را ایجاد کرده است، اما خانه پدری برای ما حکم «زادگاه» را داشته و دارد. چیزی که امروز کمتر فرزندی آن را تجربه می‌کند. جدایی من از خانه پدری برای ادامه تحصیل و مهاجرت به تبریز و دانشگاه تبریز بود. شاید اگر در کنکور پذیرفته نمی‌شدم مانند بسیاری از روستاییان دیگر در همان خانه روستایی یا در جوار آن برای همیشه می‌ماندم. حتی بعد از مهاجرت به تبریز و بعدتر به تهران همچنان تا وقتی ازدواج کردم و استقلال یافتم، خانه پدری پایگاه اجتماعی رسمی من بود. آدرس خانه من آنجا بود و تمام تعطیلات و تابستان‌ها به آنجا رفت و آمد منظم و گاه طولانی داشتم. امروز هم اگرچه صاحبخانه و صاحب منزل و مأوای مستقل شده‌ام، اما همچنان با خانه پدری پیوند و رفت و آمد دارم.

روستایی با خانه پدری اش پیوند گسست‌ناپذیر دارد. پیوند من هم با خانه پدری نوعی تعلق اجتماعی گسست‌ناپذیر است و چندان به طول اقامت من در آنجا ارتباطی ندارد؛ زیرا





آنچه مرا به خانه پلری پیوند می‌دهد ریشه در پیوندی است که با خانواده دارم. خانواده، مرا به خانه گره زده است. درست همان طور که اگر هرگز مادر، پلر، برادر و خواهرم را نبینیم، همچنان پیوند فرزندی، خواهری و برادری پابرجاست. پیوند با خانه پلری هم حتی اگر به آنجا رفت و آمد نکنیم، همچنان ناگسستنی است. از این رو برای روستاییان، پیوند با خانه پلری پیوند خونی نیست، اما در خون آنها عجین شده است. با این منطق اجتماعی است که گرچه ۲۳ سال از مهاجرتم از روستا می‌گذرد، اما از دید مردم روستا، خویشان و خودم، من به آن خانه پلری تعلق دارم. این تعلق صرفاً یک احساس عاطفی نیست بلکه پیوند عینی اجتماعی است که با مسئولیت‌هایی همراه است. من باید نسبت به خانه پلری ام احساس مسئولیت کنم. این امر نوعی وظیفه اجتماعی است که اجتماع روستا بر دوش فرزندان روستا و متولدان و پرورش یافتگان در خانه روستایی می‌گذارد، حتی اگر فرزندان نخواهند باید این وظیفه را بپذیرند. از این رو هر بلر آنجا می‌روم به هر گوشه و کنار خانه روستایی مان سرک می‌کشم و نسبت به تمیز کردن و نوسازی آن تلاش می‌کنم. این وظیفه برای برادرم به نام فرزند بزرگ خانواده و خانه، بسیار سنگین‌تر است. از این رو او که مسن‌تر است و سنت و ارزش‌های سنتی را بیشتر از آن خود می‌داند، توجه و تعلق بیشتری به خانه روستایی پلری ما دارد.

خانه روستایی کالایی اقتصادی نیست. روستایی خانه‌اش را می‌سازد یا به ارث می‌برد. اما هرگز آن را نمی‌فروشد یا از کسی نمی‌خرد. هنوز هم گرچه تا حدودی روح سرمایه‌داری و منطق بورژوازی بازار در کالبد روستای ما دمیده شده است و خرید و فروش خانه هم رونق بیشتری یافته است، اما عمومیت ندارد. بخشی از این موضوع به دلیل آن است که جمعیت روستا اندک، زمین فراوان و تعداد خانه‌های روستا نیز اندک است. از این رو بازار مسکن در آن نمی‌تواند شکل گیرد. علاوه بر این و مهمتر از آن خرید و فروش خانه معنا و مفهوم اجتماعی پسندیده‌ای نداشت و ندارد. در فرهنگ روستا خانه و حتی ملک - یعنی زمین زراعتی - بخشی از ناموس فامیل محسوب می‌شود. از این رو از نظر اجتماعی خانه و ملک فروختنی نیست. نوعی فشار هنجاری شدید وجود دارد که فروشندگان خانه پلری را سرزنش و شماتت می‌کند. این اتفاق برای عمویم بعد از درگذشت پلر بزرگم در سال ۱۳۶۵ رخ داد. او متهم به جرم نابخشودنی شده بود و خانه پلر بزرگم را فروخته بود. سال‌ها شماتت و سرزنش فامیل و دیگران را می‌شنید. عاقبت ناگزیر شد در کنار خانه پلر بزرگم خانه دیگری بسازد و اجازه نداد چراغ خانه پلر بزرگم در روستا خاموش بماند. این فشار هنجاری برای جلوگیری از فروش یا



واگذاری خانه‌ها به دیگری سبب شده است در روستای ما بسیاری از خانه‌هایی که صاحبان اولیه شان در گذشته یا مهاجرت کرده‌اند ویران شوند؛ اما خانه پلری من استثنا بود. پلر بزرگم این خانه را شصت سال پیش از «میرزا فتح الله» برای پلرم خریده بود.

خرید خانه میرزا فتح الله برای پلرم منطق اجتماعی متفاوتی داشت. پلر بزرگم برای این که بتواند پلر بزرگ مادری‌ام را که کدخدای حاتم آباد بود به ازدواج با پسرش راضی کند، این خانه را خریداری کرده و پشت عقدنامه‌اش انداخته بود. این خانه ارزش اقتصادی چندانی نداشت بلکه اهمیت اجتماعی داشت، زیرا میرزا فتح الله و طایفه آخوندها از منزلت اجتماعی بالایی در ده ما برخوردار بودند و خرید این خانه به گونه‌ای برای پلر بزرگم تکیه بر جای بزرگان زدن بود. علاوه بر این خانه، پلر بزرگم سه جو ملک زراعت از مزرعه مصلح آباد را نیز پشت عقدنامه مادرم انداخته بود. این نیز بیش از آنکه رعایت حقوق اجتماعی زن و قدرت بخشیدن به او باشد، نشان دهنده جایگاه پلر بزرگم به عنوان خرده مالک بزرگ در روستا بود و قدرت و ثروت اقتصادی او در آن زمان را تبلور می‌بخشید. به‌ویژه این که پلرم فرزند بزرگ خانواده حاج وسعت الله بود و با در نظر گرفتن گستردگی خانواده پلر بزرگم (که صاحب چهار همسر و هفده فرزند بود) لازم داشت تا همسر فرزند اولش از خانواده‌ای با موقعیت اجتماعی بالایی در روستا باشد. از این رو، خانه پلرم نه تنها برای ما بلکه برای پلر بزرگم هم از معنای اجتماعی و منزلتی و طبقاتی خاصی برخوردار بود. مادرم هم هرگز از این نکته یادی نمی‌کرد که در مصلح آباد صاحب آب و ملکی است و مالکیت او بر خانه، نقش و تأثیری در روابط درون خانه ما نداشت و قدرت و جایگاهی به مادرم نمی‌بخشید. خانواده ما نمونه ایده‌آل خانواده پلر سالار بود و مادرم هم نمونه مادر فداکار یا بهتر است بگوییم زن فرمانبر پارسا که چیزی از این دنیا را برای خودش نمی‌خواست و همواره بر این نکته اشاره می‌کرد و می‌کند که او توقعی از هیچکس و هیچ چیز ندارد و چنین نیز بوده و هست. حتی داشته‌هایش نیز برایش موقعیت و مالکیتی ایجاد نمی‌کرد.

بعدها پلرم، سهم زن عمویم را خرید و مالکیت شش دانگ خانه به خانواده ما رسید. من و خواهرانم تا سال‌ها نمی‌دانستیم که مالکیت خانه ما تقسیم شده است، زیرا بابت نیمه سهم زن عمو ما بهایی به آنها پرداخت نمی‌کردیم. نه اینکه چون عمو بود از پلرم کرایه خانه نمی‌گرفت و آن را می‌بخشید، بلکه اساساً در روستا در آن زمان و هنوز هم چیزی به نام کرایه خانه یا پدیده‌ای به نام اجاره‌نشینی و مستأجری معنا و مفهومی نداشت و ندارد. در روستا



هر کس جایی اقامت کند، حس مالکیت نسبت به آن دارد، هر چند سند مالکیت به نام دیگری باشد. مردم ده نیز هر خانه را به نام خانواده ساکن و اغلب نیز به نام مرد آن خانه می‌شناسند. علت نیز آن است که خانه‌های روستا فاقد شماره پلاک یا آدرس هستند؛ زیرا محله‌های روستا به شیوه ملرن شهری نامگذاری و دارای هویت نشده‌اند و به چنین چیزی نیز ندارند؛ زیرا روستا اغلب محیط و اجتماعی کوچک است و همه ساکنان ده نه تنها یکدیگر را می‌شناسند بلکه از تبار و طایفه یکدیگر نیز مطلع‌اند. از این‌رو، آدرس هر خانه همان نام و مشخصات ساکنان خانه است نه چیزی بیشتر. بنابراین، اگر روزی منزل ما را جويا شدید آدرس ما این است: منزل پلر نعمت الله فاضلی. خانه روستایی با اسطوره‌ها و روایت‌های تاریخی که خانواده، آن را حول و حوش حوادث زندگی خود می‌سازد معنای تاریخی می‌یابد. خانه ما هم با روایت‌های دینی و تاریخی متعدد گره خورده بود و هم تریخچه و هویت تاریخی مهمی در روستا داشت. این خانه، عمری بیش از یک قرن و نیم دارد. همان طور که گفتم میرزا فتح الله از طایفه آخوندهای ده بود. آخوندها طایفه‌ای بزرگ و معتبر بودند و روستای مصلح‌آباد برگرفته از «مصلحی» نام خانوادگی آنها بود. وقتی حضرت آیت الله العظمی اراکی، مرجع بزرگ شیعه، درگذشت، خانه پلریم از شهرت و آوازه‌ای برخوردار شد زیرا گفته می‌شد که این خانه منزل پلری و زادگاه آیت الله العظمی اراکی بوده است. البته فرزندان مرحوم آقای اراکی چندان مایل نیستند منتسب به مصلح‌آباد و ده باشند، اما مردم روستا بالعکس با افتخار از این موضوع یاد می‌کنند. به هر حال، از نظر پلر و مادرم این موضوع به خانه ما قداست و معنای مذهبی می‌داد و برای پلر و مادرم بسیر اهمیت داشت.

خانه روستایی، خانه خاطرات و خانه هویت است. از این‌رو، نمی‌توان از آن دل کند. من این را بنا بر تجربه و درک پلر و مادرم می‌گویم که از شصت سال پیش تاکنون در این خانه زندگی می‌کنند. بعد از درگذشت پلرم در ۱۳۷۵، مادرم حاضر نشد علی‌رغم اصرار و تقاضای بسیر فرزندان از این خانه به جای دیگری نقل مکان کند. او دیگر تنها شده بود و ما فرزندان نگرانش بودیم. اما برای او این خانه، نه تنها خانه خاطرات و گذشته‌ای است که جز وجود او شده و تصور جدایی از آن برایش ناممکن شده است، بلکه همان‌طور که گفتم خانه پر اعتبار و منزلت و در عین حال متبرک است. چنان مادرم به این خانه وابسته شده است که حتی دوری موقت از آن نیز برایش دشوار است. نکته‌ای که ما فرزندان و نوه‌هایش اغلب از چرایی و درک آن ناتوانیم. برای ما که به سهولت می‌توانیم هر سال از خانه‌ایی به خانه‌ای دیگر نقل مکان کنیم،



تصور این گونه دل‌بستگی به خانه معنادار نیست. پلرم هم تا زنده بود زیر بار اصرار و پافشاری فرزندان نرفت که خانه‌ای در شهر بخرد و روستا را ترک کند. استدلال او این بود که خانه‌ای که در آن است، هیچ اشکالی ندارد و در آن راحت است و همواره می‌گفت اگر بنا باشد تغییر و تحولی انجام شود این کلر را در خانه انجام دهیم. تا آنجا که به یاد دارم پلرم دایم در حال نوسازی خانه قدیمی ما بود. اجازه دهید تصویری از خانه و تحولات آن ارائه کنم.

خانه ما در نقطه‌ای میان «محلّه بالا» و «محلّه پایین» ده قرار دارد. از این‌رو دارای دو در ورودی، یکی در سمت محلّه بالا (شمال) و دیگری در سمت محلّه پایین (جنوب) است. کل خانه دو قسمت مجزا است. قسمت بالایی را «حیاط بالایی» یا «حیاط طولیه» می‌گفتیم و به «گلداری» و محل نگه‌داری گوسفندها و طویله‌الاغ اختصاص داشت. قسمت پایین (جنوبی) هم محل سکونت ما بوده و هست. حیاط طولیه از خشت و گل ساخته شده بود و معماری سنتی گنبدی داشت. تا این اواخر، پلرم ساختار معماری سنتی این بخش را تغییرات ناچیزی داده بود؛ اما عاقبت روزی تصمیم گرفت تمام آن ساختار را به طور کلی خراب کند و گلداری مدرن‌تری بسازد. از این‌رو بناهای خشت و گلی را تماماً خراب کرد و بنایی جدید با آجر و آهن و سیمان ساخت. آنچه فعلاً این بخش را از قسمت مسکونی متمایز می‌کند، گنبد‌های آجری آن است. اما قسمت مسکونی بل‌ها خراب و نوسازی شد. به تناسب ورود تکنولوژی و مصالح روز و تغییر سبک زندگی ما، معماری خانه مسکونی ما هم تغییر می‌کرد.

تنها چیزی که ثابت ماند، جهت خانه است که رو به قبله بود و رو به قبله ماند. خانه ما در ابتدا دو طبقه بود. اما طبقه بالایی را سال‌ها قبل از تولد من خراب کرده بودند و تنها ویرانه‌های کوچکی از آن برج‌مانده بود. درها و پنجره‌های اولیه هم درهای چوبی با نقش و نگارهای سنتی مثبت کلری شده بود. درب حیاط بالایی ما در چوبی قلعه‌مانند، از چوبی محکم و کوبه‌های سنگین داشت. یادگار سال‌های بسیار دور بود و ابهت و عظمتی داشت. پلرم آن را فروخت و با در آهنی عوض کرد تا ماشین رو شود. قسمت مسکونی دو بخش نشیمن داشت. قسمت جنوبی‌تر را خراب کردیم و جای آن انبار بزرگ و تور نان پزی ساختیم. اما تا سال‌ها تاقچه‌های قدیمی روی دیوار حیاط باقی مانده بود. خانه فعلی سه اتاق بزرگ، آشپزخانه و انباری متصل بهم دارد. بعدها حمام هم به آن اضافه شد. دستشویی و توالت بیرون از قسمت مسکونی در حیاط است.

خانه‌ها سابقاً مملو از تاقچه بود. دور تا دور یکی از خانه‌ها دو ردیف تاقچه داشت. اتاق‌ها



بیشتر گچ‌کاری شده و سفید بودند؛ اما با متداول شدن رنگ، خانه‌ها را دایمی ابراهیم رنگ کرد. درهای چوبی قدیمی هم جای خود را به درهای فلزی دادند جز یک مورد. ایوانی هم جلو اتاق‌ها اضافه شد. سقف‌های گنبدی هم سال‌ها پیش جای خود را به سقف چوبی داده بودند. تاقچه‌ها هم خراب شدند و جای آن را کمد دیواری و دکوراسیون گرفت. در عین حال، نشان‌هایی از تاقچه‌ها، خشت و گل، چوب و گچ بری سنتی و اسفند دانه در گوش و کنار خانه پیداست و ترکیب ناموزنی از گذشته، حال و آینده را نمایش می‌دهند. هم‌نشینی معماری ناموزن با لوازم خانگی ملرن این ترکیب را بیش از هر چیزی پیچیده و دشوار یاب می‌کند. میز تلفن، تلویزیون، جارو برقی و دیگر لوازم ملرن به نحو نامناسبی کنار هم قرار گرفتند.

خانه روستایی با طبیعت هم، درست مثل تاریخ پیوندی ناگسستنی دارد. خانه روستایی ما نیز استثنایی بر این قاعده نیست. چشمه قنات ده از درون خانه ما عبور می‌کند. از این رو کنار جوی آب مملو از درختان و درختچه‌هاست. درختان زبان گنجشک و اقاچیا خانه ما اگرچه میوه‌ای نداشتند، اما سایه و سبزی آنها صفا و رنگ و بویی طبیعی و روستایی به حیاط ما می‌دهند. درختان و طبیعت هم مصون از تغییرات و روزآمد شدن خانه نبودند. در ابتدا حیاط خانه چنان انباشته از درختان بود که جنگل کوچکی می‌نمود. اما اندک اندک از تعداد آنها کاسته شد و به جای آنها درختچه‌های میوه آلو و سیب و توت کاشتیم. زمین خانه مناسب درختان میوه نبود و عاقبت درختان میوه خشک شدند. به هر حال، باغچه خانه سال‌ها سبزی خوردن ما را تأمین می‌کرد. افسوس که با درگذشت پدرم باغچه هم خشک شد. در سال‌های اخیر، روی جوی چشمه قنات ده را پوشاندند و صفا و آب و آبادانی که طبیعت خانه ما بود کاسته شد. حال، حیاط خانه گرچه سرسبز است، اما درختان دیگر روح طبیعت وحشی در گذشته را ندارند. گویی حیاط خانه را درختکاری کرده‌اند.

حریم خصوصی، کارکرد خانه روستایی نیست. من این قاعده را بر اساس مشاهدات در روستاهای مختلف می‌گویم و البته خانه ما هم هیچ‌گاه چنین نقشی نداشت. خانه ما در وسط آبادی است. مردم هم گاهی برای رفتن به محله بالا و پایین، از آن عبور می‌کنند. در گذشته این عبور و مرورها مشکلی نداشت، اما برای ما فرزندان این کلر تجاوز به حریم خصوصی ما بود. اما پدر و مادرم این کلر را به راحتی می‌پذیرفتند زیرا از نظر آنها همه مردم ده قوم و خویشانند و نسبت به هم حق و حقوقی دارند. چیزی هم به قول خودشان نداشتند که از چشم دیگر پنهان بماند. در روستا هم همواره تا چند سال اخیر امنیت کامل وجود داشت



و مردم به هم اعتماد داشتند. از این رو، برخی خانه‌ها حتی دیوار هم نداشتند. خانه، به مثابه حریم خصوصی مفهوم تازه‌ای است که هنوز نیز روستاییان قدیمی آن را قابل درک نمی‌دانند. در این شرایط، دیوار حصاری بر گرد خانه روستایی نیست. از این رو خانه‌ها از همسایه‌ها فاصله‌ای ندارند. روابط ما با همسایه‌ها هم به گونه‌ای بود که گویی خانه ما جزیی از زندگی آنهاست و بالعکس. تا آنجا که به خاطر دارم فرزندان حاج ریحان، ماهرخ خانم، اوس ممد چرخ سز یا خاور خانم، خانه ما را محل بازی و تفریح خودشان می‌دانستند. بقیه بچه‌های ده همین احساس را داشتند.

برای من هم، خانه‌های دیگران، خانه خودمان بود. تنها بعد از حمله دزدان به خانه ما در ۱۳۷۴ بود که درهای خانه ما قفل شد و بند و بست پیدا کرد. به هر حال، این شکل روابط با ده و همسایگان در معماری خانه ما بی‌تأثیر نبود. نخست اینکه پشت بام خانه ما به خانه همسایه‌ها راه داشت و به سهولت می‌شد از آن رفت و آمد کرد و رفت و آمد هم می‌کردیم. درها هم هرگز بسته نمی‌شد. حیاط خانه ما محل مناسبی برای بازی بچه‌ها بود. اصولاً خانه روستایی تفریح‌گاه و محل گذران اوقات فراغت روستاییان نیز است. روستایی اگر فراغتی داشته باشد آن را اغلب در خانه می‌گذراند. از این رو، خانه پلری ما شهر بازی بچه‌ها و من هم بود. چشمه آب که ما به آن جوق می‌گفتیم یکی از سرگرمی‌های جذاب من بود. از چشمه ماهی می‌گرفتیم، آب بازی می‌کردیم، گل بازی می‌کردیم و قورباغه‌ها و درختان کنر چشمه اسباب بازی‌های ما بچه‌ها بودند. پلر و مادرم هم اوقات فراغت شان شب نشینی‌هایی بود که از اواخر پاییز شروع می‌شد تا بهار ادامه می‌یافت. جز این من فراغت دیگری برای روستاییان و خانواده‌ام نمی‌دیدم. اساس زندگی برای روستایی یعنی کلر و کلر و کلر. فراغت، نوعی تعطیلی و اقامت اجباری در خانه است.

نتیجه‌گیری

فهم معنای خانه در بستر امروزی آن، تنها با در نظر گرفتن تحولات شیوه زندگی در روستاها و شیوه زندگی روستایی ممکن است. من خانه را که یکی از مؤلفه‌های اصلی سبک زندگی است به مثابه مطالعه‌ای موردی برای فهم کلیت سبک زندگی روستایی در اینجا ارائه و بررسی می‌کنم. تا آنجا که می‌دانم این نخستین بار است که در مطالعه روستاهای ایران به مقوله سبک زندگی روستایی توجه می‌شود، زیرا مفهوم سبک زندگی برای فهم و توصیف زندگی مدرن

شهری ابداع و به کار رفته است. در مطالعات جامعه‌شناسی شهری کلاسیک، زندگی شهری به مثابه شیوه‌ای از زیستن در تقابل با شیوه‌ای زندگی روستایی تعریف می‌شود. بخشی از این تقابل و تفاوت موضوع سبک‌مندی زندگی شهری و وضعیت یا حالت "بی‌سبکی" زندگی روستایی است. بر پایه مفهوم یا نظریه شیوه زندگی می‌توان گفت زندگی روستایی در معنای گذشته و سنتی آن از نظر ابعاد زیر با زندگی شهری متفاوت است:

● زندگی روستایی بر پایه تولید سامان گرفته است. در حالی که زندگی شهری بر پایه مصرف.

● زندگی روستایی مبتنی بر مفهوم کار است و در آن فراغت به معنای دقیق کلمه معنا ندارد؛ اما زندگی شهری مبتنی بر کار و فراغت است.

● زندگی روستایی مبتنی بر ارزش کلبردی کالاهاست، در حالی که زندگی شهری مبتنی بر ارزش‌های کلبردی و نمادین.

● زندگی روستایی مبتنی تداوم و استمرار سنت‌ها و تکرار گذشته است، در حالی که زندگی شهری مبتنی بر نوآوری فرهنگی است.

● روستاییان عمدتاً از طریق ساختارهای خویشاوندی و سن و طایفگی به توزیع قدرت می‌پردازند، اما در شهر توزیع قدرت عمدتاً بر اساس تخصصی شدن تقسیم کار اجتماعی و ویژگی‌های طبقاتی است.

● هر روستا دارای یک فرهنگ واحد و فرهنگ آن یک کلیت یکپارچه‌ای را به وجود می‌آورد و این فرهنگ یکپارچه تعیین‌کننده تمام ویژگی‌های زندگی افراد است، اما فرهنگ شهر ناهمگون است و دارای خرده‌فرهنگ‌های مختلف و تنوع فرهنگ‌های زبانی و نژادی و قومی است.

● زندگی روستایی مبتنی بر الگوی سازگاری با الزامات طبیعت است، اما زندگی شهری مبتنی بر الگوی فرهنگ و ایجاد تغییر و دستکاری محیط و تسلط و بهره‌کشی از آن است. این ویژگی‌ها و ویژگی‌های دیگر شیوه زندگی روستایی در دوره‌های گذشته اجزای نمی‌داد تا پدیده سبک زندگی به معنایی که در شهر دیده می‌شود به وجود آید. اما با رشد فرآیند شهرنشینی و بهتر است دقیق‌تر بگوییم شهری شدن در روستاها نیز سبک زندگی در حال شکل‌گیری است. روستاهای ایران طی نیم قرن گذشته از نظر شیوه زندگی و ارزش‌های بنیادی فرهنگی دستخوش تغییرات مهمی شده است. از این رو دیگر نمی‌توان با رویکردهای



کلاسیک که روستا را مقر سنت می‌دید و شهر را مقر مدرنیته فهم کرد. در روستاهای ایران به نوعی «مدرنیته روستایی ایرانی» بوجود آمده است. برای مثال، ارزش‌های مبتنی بر مصرف یا ارزش‌های نمادین کالاها در روستاها نیز دیده می‌شود. آن تلقی سنتی که روستا زادبوم و زیستگاه «فولکلور» یا «فرهنگ قومی» بود اکنون از میان رفته است و در روستاها نیز دیگر همانند شهرها به ندرت می‌توان شعر و زبان و موسیقی فولکوریک را مشاهده کرد و به جای آن همان محصولات رسانه‌ای یا فرهنگ عامه پسند جایگزین شده است. حتی صنایع دستی سنتی روستایی مانند قالیبافی و گلیم بافی و سفالگری و امثال اینها در حال از بین رفتن هستند و دختران جوان روستایی دیگر ترجیح می‌دهند به یادگیری مهارت‌های نوین بپردازند.

به عنوان آخرین نکته، باید این ملاحظه را داشت که خانه همان‌طور که مؤلفان کتاب معانی روان‌شناختی تا سیاسی و فرهنگی خانه» (هارت و یوسف، ۲۰۰۵) به درستی نشان داده‌اند، معنایی پیچیده، ناسلزوار و مرکب از ابعاد روان‌شناختی، سیاسی و فرهنگی است. من در این مقاله تلاش کردم تجربه خانه یا شیوه تجربه کردن ما از خانه را به شیوه مردم‌نگارانه با تکیه بر تجربه زیسته و خود زندگینامه‌ام شرح دهد. به اعتقاد نگارنده اتنوگرافی و روش‌های خود زندگینامه‌ای بهتر از روش‌های دیگر قادر به آشکار سازی و آشنایی زدایی از معنای خانه در زیست جهان ما هستند زیرا این روشها ابعاد پدیدارشناسانه خانه و رویکرد کل‌نگر را به خوبی در بر می‌گیرند. خانه مانند دیگر واقعیت‌های اجتماعی، «پدیده اجتماعی تام» است راه مناسب برای فهم آن رهیافت کل‌نگر است و نگارنده در این مقاله سعی کرد تا تمامی ابعاد خانه را تا آنجا که میسر بود تحلیل نماید و کل‌آمدی روش خود زندگینامه‌نویسی را در فهم تحلیلی خانه نشان دهد. با توجه به کمبود کلبرد روش‌های زندگینامه‌ای در مطالعات اجتماعی، نگارنده امیدوار است سهمی هر چند ناچیز در معرفی آن به مثابه یک منبع و روش رسیدن به فهم تحلیلی جهان اجتماعی نشان دهد. تلاش نگارنده این بود که تا حد ممکن در پرتو فهم‌ها و مفهوم‌های نظری به عینی‌سازی و آشنایی زدایی از خانه در بستر امروز تحولات جامعه ایران بپردازم و نشان دهم «خانه» به عنوان خرده جهانی از دنیای فرهنگی بزرگ‌تر و کامل‌تر، جهان فشرده‌ای مالا مال از معناست.» این عبرت نتیجه‌بوردیو از مطالعه خانه است (جنکیتز ۱۳۸۵: ۶۴)



منابع

- برمن، م. (۱۳۷۹) *تجربه مدرنیته*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: طرح نو.
- برومبرژه، ک. (۱۳۷۰) *مسکن و معماری در جامعه روستایی گیلان (مطالعات مردم شناسی)*، ترجمه علاءالدین گوشه گیر، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- تامپسون، ج. پ. (۱۳۷۸) *بایئولوژی و فرهنگ مدرن*، ترجمه مسعودی احدی، تهران: آینده پویان.
- جنکینز، ر. (۱۳۸۵) *پی‌یر بوردیو*، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- جهانبگلو، ر. (۱۳۷۹) *ایران و مدرنیته*، ترجمه حسین سامعی، تهران: نشر گفتار.
- دوپویی، ف. (۱۳۸۵) *انسان شناسی اقتصادی*، ترجمه محدثه محب حسینی، تهران: نشر علم.
- روح الامینی، م. (۱۳۸۴) *درگستره فرهنگ: نگرشی مردم شناسی*، تهران: انتشارات اطلاعات.
- روسو، ژ. ژ. (۱۳۸۴) *عترافات*، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- شهشهانی، س. (۱۳۸۴) *سرای میمند: تک نگاری روستای میمند*، کرمان: انتشارات کرمان شناسی.
- عسگری خانقاه، ا و کمالی، م. (۱۳۷۴)، *ایرانیان ترکمن: پژوهشی در مردم شناسی و جمعیت شناسی*، تهران: انتشارات اساطیر.
- فاستر، م. ج. (۱۳۷۸) *جوامع سنتی و تغییرات فنی*، ترجمه سید مهدی ثریا، تهران: نشر کتاب فرا.
- فاضل، ن (۱۳۸۵) «دیجیتالی شدن و سبک ایرانی و ایرانی شدن به سبک دیجیتال»، *فصلنامه رسانه*، سال ۱۷، ش ۳، صص ۴۹-۲۵.
- فاضلی، ن. (۱۳۸۵) «انقلاب سبک زندگی و جوانان»، *مجله رشد آموزش علوم اجتماعی*، شماره ۳۱.
- فاضلی، ن. (۱۳۸۶) «مقاومت فرهنگی در برابر نوآوری‌ها و فناوری‌های تازه در ایران»، *مجله رشد آموزش علوم اجتماعی*، ش ۳۶، دوره یازدهم، صص ۱۰-۴.
- فکوهی، ن. (۱۳۸۳) *انسان شناسی شهری*، تهران: نشر نی.
- لطفی، غ. (۱۳۸۴) *هرمنوتیک از دیدگاه هایدگر در شهرسازی*، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ش ۳۰، صص ۹۱-۶۷.
- مالینوفسکی، ب. *نظریه‌ای علمی درباره فرهنگ*، ترجمه عبدالحمید زرین قلم، تهران: گام نو.
- نوذری، ح. (۱۳۷۸) *پست مدرنیته و پست مدرنیسم*، تهران: انتشارات نقش جهان.
- نوذری، ح. (۱۳۸۰) *مدرنیته و مدرنیسم*، تهران: انتشارات نقش جهان.
- واترز، م. (۱۳۸۱) *جامعه سنتی و جامعه مدرن*، ترجمه منصور انصاری، تهران: انتشارات نقش جهان.
- Bourdieu, P. 1990, *The Logic of Practice*, Cambridge: Polity Press.
- Gannon M. J. (2001) *Understanding Global Cultures: Metaphorical Journeys Through 23 nations*: Second edi. London: SAGE.
- Geertz, C. (1983) "The way we think now: toward an ethnography of modern thought". In *Local knowledge: further essays in interpretive anthropology*. New York: Basic Books.
- Hart, M. and Ben-Yoseph, M. (eds) (2005). *Psychological, Political, and Cultural Meanings of home USA*. The Haworth Press INC.

